

## بی خبری مطلق

### از زندانیان اعتصاب کننده اوین



بقیه در صفحه 14

## دمکراتیک و خلقی هر دو فریب خلق اند؟!

نوشته : بهروز سورن



بقیه در صفحات 4

مادر هنگامه شهیدی:

## دیوار های اوین زندانی بودن تو را به سخره گرفته اند، دخترم سرت را بالا بگیر

بقیه در صفحه 14

## رادیو راه کارگر

بقیه در صفحه 2

نگاهی کوتاه به اخبار و تحولات در مناطق ملی کشور

بقیه در صفحه 15

## تدارک رژیم اسلامی برای موج جدیدی از

### حمله به دانشگاه ها

هینت تحریریه سایت راه کارگر

بقیه در صفحات 2

## نقشه های شومی که برای ایران کشیده می شود

خطر تجزیه وجدایی و دامن زدن به منازعات قومی و ملی

بقیه در صفحه 2

آخرداد سپاهی - یوسف لنگرودی

## فرهنگ قساوت قضا و عدالت در حکومت اسلامی

« از سنگسار و قصاص »

تا جنون

« تلذذ تماشای رقص مرگ بر بالای دار »

بقیه در صفحه 5

بهنام امیدوار

## فعالیت های زنان خاری در چشم مرتجعان

نگاهی به مسائل زنان در هفته ای که گذشت

بقیه در صفحه 13

سیما ریاحی

## دوقلوهای افغانی - پاکستانی (بخش اول)

ترجمه: نصرالله قاضی

نوشته: په په اسکوبار

بقیه در صفحات 11

## نگاهی به بازاندیشی مسائل ملی در ایران (بخش اول)

جلیل احمد جیدرقی

آنکه حقیقت را نمی بیند کور است و آنکه می بیند و انکار می کند

بقیه در صفحه 8

تبهکار است ( برتولت برشت )

## با نوام چامسکی

## اگر شما با تفنگ بیایید، آنها با تانک می آیند

نوشته Noam CHOMSKY

بقیه در صفحه 11

برگردان: مجتبا مفیدی

## عراق در وضعیتی فاجعه بار

Karin Leukefeld - Jungewelt

بقیه در صفحه 16

برگردان: ناهید جعفرپور

## نگاهی کوتاه به اخبار و تحولات در مناطق ملی کشور

بقیه در صفحات 11

## تشدید سرکوب و حمله به بهاییان

بقیه در صفحه 10

## تدارک رژیم اسلامی برای موج جدیدی از حمله به دانشگاه ها

هینت تحریریه سایت راه کارگر

وزیر علوم دستگاه ولایی در چند روز گذشته از تازمترین تلاش های رژیم برای تصفیه دانشگاه های ایران سخن گفته است. کامران دانشجو، وزیر علوم، تحقیقات و فناوری دولت از برنامه رژیم برای استخدام "استادان معتقد به نظام ولایت فقیه" و مداخله مستقیم دولت در گزینش اساتید دانشگاه های ایران خبر داد. او در روز سه شنبه ۱۹ مرداد ماه طی سخنانی در همدان اعلام کرد که "تمامی دانشگاه ها از این پس، تنها باید از طریق سایت متمرکز وزارت علوم اقدام به جذب اعضای هیات علمی مورد نیاز خود کنند." او اعلام کرده که ثبت نام در این سایت از ۲۰ مرداد آغاز خواهد شد و دانشگاه ها حق مخالفت و سرپیچی از این تصمیم دولت را ندارند.

کامران دانشجو پیش از این با تکرار سخنان احمدی نژاد دال بر اینکه مشکل دانشگاه در ایران نه عدم تدریس معارف دینی بلکه "تعریف غریبی" از دانشگاه است، از برنامه رژیم برای اخراج تعداد هر چه بیشتری از اساتید دانشگاه ها خبر داده بود، و اعتقاد به ولایت فقیه را شرط استخدام اساتید دانشگاه ها اعلام کرده، و گفته بود که وظیفه دانشگاه ها تربیت سرباز برای امام زمان است. پیش از این احمدی نژاد خواهان این شده بود که دانشگاه های ایران تحت کنترل دولت او قرار گیرند، و ولی فقیه در سخنانی در تابستان سال ۸۸ ضمن حمله به دانشجویان و جنبش ضد استبدادی مردم ایران، تدریس علوم انسانی در دانشگاه های ایران را از عوامل بی اعتباری نظام اسلامی و انزجار مردم ایران از دستگاه ولایی معرفی کرده بود.

طرح جدید دولت برای تصفیه دانشگاه های ایران فصل تازه ای از سرکوب جنبش دانشجویی و حمله رژیم به دانشگاهیان ایران است که از کودتای انتخاباتی خرداد ۸۸ به اینسو شدت بیشتری یافته است. گزارشات منتشره حاکی است که در یک سال گذشته رژیم اسلامی در کنار خروم کشیدن دانشگاه های ایران، بازداشت، شکنجه و تصفیه دانشجویان، صدها عضو هیات علمی دانشگاه های مختلف ایران را اخراج کرده است. تمرکز بیش از پیش دولت اسلامی بر تصفیه دانشگاه ها و تاکیدیات مکرر مقامات رژیم بر لزوم یک انقلاب فرهنگی دیگر معنایی ندارد مگر پذیرش شکست پروژه اسلامی کردن دانشگاه ها و جامعه ایران.

کنترل دستگاه و سیستم آموزشی کشور و تلاش برای تولید فارغ التحصیلان وفادار به دستگاه ولایی و یا به گفته کامران دانشجو تولید "سربازان امام زمان"، همواره در صدر برنامه دستگاه حاکمه برای اسلامیزه کردن ایران بوده است. انقلاب به اصطلاح فرهنگی پس از انقلاب و پدنیال آن تصفیه و اخراج تعداد بسیاری از اساتید دانشگاه ها و دانشجویان، اپارتاید جنسی در سطح جامعه و دانشگاه ها، ایندولوزیک کردن سیستم آموزشی، اجباری کردن تدریس معارف دینی، تنوین متون و کتب درسی بر پایه نیاز های سیاسی و ایندولوزیک دستگاه ولایی و همچنین کنترل استخدام اساتید دانشگاه ها، در همین راستا صورت گرفتند. این تلاشها برای کنترل جنبش دانشجویی و سیستم آموزشی کشور که در ۳۰ سال گذشته همواره با اتکا به سرنیزه دنبال و اجرا شده، اما با شکست مواجه شده اند. تاکید رژیم بر لزوم اسلامیزه کردن دانشگاه های ایران و سیستم آموزشی در یک سال گذشته و هدیان گویبی های مقامات رژیم در باره علوم انسانی بعنوان یکی از عوامل بی مشروعیتی دستگاه ولایی، اهمیت و جایگاه دانشگاه ها و دانشجویان و معلمان را در مبارزه برای آزادی و برابری نشان میدهد.

در یک سال گذشته مقامات رژیم و از جمله کسانی که مدارک تحصیلی نقلی برای خود دست و پا کرده و اصرار دارند که همدیگر را دکتر بنامند یکی پس از دیگری به صف شده و از ناکارا بودن سیستم آموزشی ایران و لزوم تغییر آن دم میزنند. در رابطه با طرح رژیم برای اسلامی کردن علوم انسانی بطور ویژه و دانشگاه های ایران بطور کلی لازم است که به چند نکته توجه کرد:

اولا، تلاشهای دستگاه حاکم و مباحث مقامات رژیم در اینباره، یک طرح و یا یک بحث آکادمیک نیست. مشکل یک رژیم قرون وسطایی که پوشش زنان را عامل زلزله میداند نه علوم انسانی، که دانشجویان و نقش آنان در جنبش اعتراضی مردم ماست.

ثانیا، ۳۰ سال تلاش برای اسلامی کردن جامعه شناسی در ایران در عمل به جامعه شناسانه کردن اسلام و تاکید بسیاری از هواداران پیشین دستگاه ولایی به لزوم ارائه تفسیر جدید و مدرن از اسلام منجر شده است.

ثالثا، و بر خلاف تصور بسیاری از مفسران سیاسی تحصیل در رشته های علوم انسانی علت حضور دانشجویان ایران در صف اول مبارزه علیه دستگاه ولایی نیست. بسیاری از فعالان و رهبران جنبش دانشجویی ایران چه در پیش و چه پس از انقلاب دانشجوی رشته های علوم طبیعی بودند و هستند. آنچه که به گسترش انزجار علیه دستگاه ولایی منجر شده، آنچه که اکثریت عظیم کارگران و زحمتکشان ایران را در مقابل دستگاه حاکمه قرار داده است، واقعیت های اقتصادی اجتماعی و سیاسی ایران است.

تشدید تلاش های رژیم برای تصفیه و سرکوب دانشگاه های ایران و برنامه مجتمع نظامی - صنعتی حاکم بر ایران برای نظامی کردن فضای دانشگاه های ایران حاکی از این است که تلاش های پیشین رژیم برای کنترل جنبش دانشجویی با شکست مواجه شده است. در چنین شرایطی باید بیش از هر زمان دیگری به دفاع از حقوق صنفی و سیاسی اساتید دانشگاه ها، و حق تدریس و اشتغال، و حقوق دموکراتیک و آکادمیک دانشگاهیان، برخاست.

## نقشه های شومی که برای ایران کشیده می شود

### خطر تجزیه وجدایی و دامن زدن به منازعات قومی و ملی

آخرداد سپاهی - یوسف لنگرودی

نگاهی به مجموعه رویدادهای سال های اخیر و مخصوصا روند تحولات و اتفاقات یک سال گذشته ما را متقاعد می سازد که نشانه هایی وجود دارند که اگر تداوم داشته باشند و گسترش یابند، کشور ما با ترازادی دردناک خطر تجزیه و احتمالا با منازعات داخلی و قومی - ملی روبرو خواهد بود. امری که دست کم در هفتاد سال اخیر بی سابقه است.

در این رابطه ۳ عامل بیشترین نقش را ایفا می کنند:

#### ۱- حکومت جمهوری اسلامی:

این حکومت که رسما خود را دولتی ایندولوزیک اسلامی شیعه و نماینده خدا و پیامبر می داند و علنا پیروی مردم از خود را واجب می شمارد و اراده آنان را پیوسته نادیده می گیرد و یک دیکتاتوری خشن لجام گسیخته ای را در کشور به راه انداخته، با سرکوب دائمی ملی - مذهبی ملل ایران و مخصوصا سرکوب شدید مناطق سنی نشین کشور، به همبستگی و اتحاد ملل ایران بیشترین صدمه را وارد ساخته و تلاش دارد زهر مهلک خصومت قومی و مذهبی را بین ملل ایران بپاشد. البته این پروژه سیاه رژیم ولایت فقیه در تمامی این سال ها با دلائی گوناگون و از جمله هوشیاری ملل ایران و مخصوصا آگاهی اقوام و ملل تحت ستم و نیروهای سیاسی این مناطق، در نطفه خفه و هیچگاه مجال نیافته تا شکل بگیرد و قوام یابد. به ویژه آنکه این سرزمین یک کشور نو پا و مصنوعی سر هم بندی شده نبوده و کشوری است که اقوام و ملل آن علیرغم تلاش حکومت های مرکزی ستم گر، برای ایجاد دشمنی میان آنان، قرن ها با تنوع مختلف زبانی، مذهبی و فرهنگی درکنار یکدیگر زیسته اند و هنگام مصیبت های طبیعی و جنگی غالبا به یاری یکدیگر شتافتند. اما ما با حکومتی روبرویم که برای حفظ خود به هر وسیله ای توسل می جوید. اگر موجودیت خود را از ناحیه مردم در خطر ببیند به هر کار خطرناکی دست می زند. آخرین دسیسه های رژیم در این رابطه را می توان در بلوچستان مشاهده کرد. رژیم ولایت فقیه که ارکان حکومتش در طول یکسال گذشته بطور بی سابقه ای از ناحیه مردم به لرزه در آمده و هنوز خود را از سوی مردم و جنبش ضد استبدادی در معرض تهدید می بیند، با براه انداختن دسیسه و جاروجنجال تبلیغاتی در بلوچستان، سعی دارد افکار عمومی را منحرف کرده و خود را از زیر ضرب خارج کند. روی آوردن به سرکوب بیشتر و افزایش شمار اعدام ها در این منطقه و بزرگنمایی بیش از حد عملیات مربوط به نحوه دستگیری عبدالملک ریگی، رهبر گروه جندانه و ربط دادن این گروه به پیمان نظامی ناتو و همچنین نحوه اعدام برادر عبدالملک ریگی، از جمله تلاش های حکومت در این راستاست. هنگام کشیدن برادر عبدالملک ریگی، رژیم عده ای از افراد و خانواده های وابسته به خود را از زایل به صحنه اعدام آورد تا آنان با اظهار شادی و خشنودی از مرگ وی، با جریحه دار کردن و نمک پاشاندن به زخم مردم بلوچ و بویژه قبیله ریگی، طرح اهریمنی خود را برای شعله ور ساختن خصومت بین بلوچ ها و زابلی های فارس پیش ببرد. در همین ماجرای اعدام شخص عبدالملک ریگی، با این که رژیم از روحیه مردم منطقه باخبر بود و می دانست که اعدام ریگی موجب برافه افتادن عملیات انتقامی خواهد شد، ضمن نادیده گرفتن همه اخطارها و هشدارهایی که حتی از جانب بخش هایی از حکومت در نقد این تلاش عجولانه در اعدام ریگی دریافت کرده بود، عمداً و با هدف های معینی دست به اعدام وی زد تا به هدف خود یعنی دامن زدن به منازعات قومی - مذهبی در بلوچستان دست یابد. هنوز هیاهوی حکومت درباره ریشه کن شدن گروه جندانه پایان نیافته بود که ماجرای انفجار مسجد جامع زاهدان در یک عملیات انتحاری اتفاق افتاد. آن هم در روز پاسدار که حدود ۲۷ کشته و سیصد زخمی بر جای گذاشت. این عملیات، حال با هر انگیزه و هدفی که انجام گرفته باشد، بی شک اقدامی جنایت کارانه و تروریستی بوده است که باید شدیداً محکوم شود، اما حقیقت بزرگتر و غیر قابل انکار این است که عامل اصلی بوجود آمدن این حادثه خود رژیم اسلامی بوده که آگاهانه و با استادی، مسیر حوادث را در جهت هدف های از پیش طراحی خود هدایت کرده و باعث آن شده تا در فضای بلوچستان نگرانی رو به رشد نسبت به بروز درگیری های قومی بلوچ ها و فارس ها در میان اهالی به وجود آید. مخصوصاً آنکه جندانه با این عملیاتی که سازمان داده، وهم با بیابانی ای که صادر کرده و طی آن زابلی ها و دیگر فارس های مقیم بلوچستان را مورد تهدید قرار داده، عملا به دام رژیم افتاده و به اهداف آن خدمت می کند. حکومت با مظلوم نمایی و ادعای اینکه کشور از سوی عوامل خارجی و بیگانه مورد تهاجم قرار گرفته، می خواهد از آن به عنوان چماقی علیه مردم ایران بهره جوید. در تلاشی دیگر، ممنوع خروج مولوی عبدالحمید اسماعیل زهی امام جماعت اهل سنت زاهدان و رئیس دارالعلوم این شهر، نیز اقدامی است از سوی باندهای رژیم برای بحرانی تر کردن فضای بلوچستان و به آشوب کشاندن این منطقه. اما هیچ معلوم نیست که حکومت تا کجا بتواند کنترل چنین بازی خطرناکی را که برای اهداف خود بر پا کرده در دست داشته باشد. با وضعیتی که اکنون جمهوری اسلامی و کشور در آن قرار دارد، هیچ معلوم نیست چنین فتنه هایی از کجا سر در آورد و آنتن آن تا کجا زیانه

بکشند. آن هم در کشوری که اقوام و ملل با فرهنگ های مختلف و مذاهب گوناگون، وزن قابل توجهی ای را در آن دارند.

## ۲- احزاب و گروههای سیاسی:

در طول بیش از سی سال گذشته، اغلب جریانات سیاسی ایران بسیار دیگر هنگام به اهمیت پاره ای از پایه ای ترین حقوق دموکراتیک مردم پی برده و به آن گردن نهاده؛ از جمله مواردی چون: ضرورت آزادی بی قید و شرط سیاسی، حق تعیین سرنوشت اقلیت های ملی حتی به قیمت جدایی. جریانات مترقی ایران در پذیرش قاطعانه این موارد از خود مقاومت و جان سختی نشان داده و می دهند. مخصوصا در این باره که حق مردم در تعیین سرنوشت خود و اینکه این مردم هستند که باید نسبت نوع زندگی و نوع حکومت شان تصمیم بگیرند تردید نشان می دهند. حاصل چنین نگرشی از سوی نیروها و گروههای سراسری، آن هم در فضای همیشه پراشوب و پرتلاطم سیاسی در مناطق ملی، خواه ناخواه به یک بی اعتمادی نسبت به نیروهای سراسری و فارس ها نام می زند که چنین چیزی نتیجه ای به جز تضعیف اتحاد داوطلبانه اقوام و ملل ایران در یک دموکراتیک و متحد ندارد.

اگر آنچه را که دریا آمد، در کنار تزلزل و تردید این نیروها در ضرورت کامل لغو اعدام، در کنار هم قرار دهیم، آنوقت اوضاع خراب تر خواهد شد. جنبش ضد استبدادی مردم ایران در طول یک سال گذشته واقعا دستاوردها و درس های مهمی برای مردم ایران داشته که از بعضی جهات بی سابقه بوده است. یکی از این دستاوردها، همگانی شدن لغو حکم اعدام است، که هم دموکراتیک شدن جنبش، و هم رشد آگاهی عمومی را نشان می دهد. با هرچوبه داری که توسط رژیم بر پا شده، صدای مخالفت و اعتراض علیه اعدام نیز از همه سو برخاست و بسیاری از نیروی های سیاسی نیز با این دور از اعدام ها شدیدا مخالفت نشان دادند. اما در همین دوره مواردی نیز دیده شده که نشان از ناپیگیری این گروهها در مبارزه قاطع علیه اعدام دارد. نمونه بارز آن، سکوت و عدم اعتراض این نیروها در ماجرای زندان، شکنجه و قتل برادران ریگی و افراد وابسته به گروه جندانه است. درست همین جاست که می توان دریافت که بسیاری از این نیروها مضمون و اهمیت واقعی ضرورت لغو اعدام را درک نمی کنند و تنها برای برخی مقاصد سیاسی است که با پاره ای از اعدام ها مخالفت می ورزند. حال که اعدام یک زندانی (حال هر کسی که باشد) عملی است کاملا غیر انسانی و جنايت کارانه که باید آن را قویا محکوم کرد. سکوت در برابر اعدام فردی همچون عبدالملک ریگی، به دلسردی و پاس مردم بلوچستان نسبت به نیروهای سیاسی سراسری و فارس ها می انجامد. محکوم کردن یکصد و قاطعانه اعدام افرادی چون ریگی، هم در پیشبرد اهداف حکومت مانع به ایجاد میکند و هم از ضديت کور با نیروهای سراسری و فارس ها در میان نیروهای مترجم در مناطق ملی ممانعت به عمل می آورد. نتیجه آنکه بسیاری از گروههای سیاسی با پیش گرفتن سیاست های نادرست و ناپیگیر در مواردی که از آن یاد شد، به نیروی های ارتجاعی در هر دو طرف ماجرا باری می رسانند. تردیدی نیست که چنین چیزی به مبارزه در را ایجاد ایرانی دموکراتیک، بر اساس اتحاد داوطلبانه ملل ایران، آسیب جدی می رساند.

## ۳- غرب و ارتجاع منطقه:

بلوک غرب و در راس آن ایالات متحده در جریان "جنگ سرد"، از وجود آموختن قدرت های منطقه ای متمایل به خود به هر قیمتی حمایت می کردند و ظهور چنین قدرت هایی را برای مقابله با حریف خود یعنی بلوک شرق، لازم و ضروری می دانستند. اکنون با پایان دوران جنگ سرد و فروپاشی بلوک شوروی، جهان غرب، مخصوصا آمریکا، دیگر وجود قدرت های منطقه ای را مناسب حال و منافع خود نمی دانند و تلاش دارند تا کشورها را بیشتر تجزیه، کوچکتر و ضعیف تر شوند تا آسان تر بلعیده شوند. بویژه اگر این کشورها در حوزه بسیار حساس خاورمیانه وجود داشته باشند. به جز اسرائیل که دارای روابط بسیار ویژه با آمریکا است، بقیه کشورها که دارای اهمیت هستند، ضمن آنکه غالب آن ها متحد آمریکا هستند، در صورتی تحمل می شوند که اولیا مخالف سیاست های آمریکا نباشند و دوما تضعیف شده و بیمار باشند تا اگر فیل شان یاد هندوستان کرد، براحتی و با کمترین دردسر بر سر جای شان نشاندند. نمونه بارز چنین قدرت هایی مصر است که می توان نام "مرد بیمار" خاور میانه را بر آن نهاد.

سرنوشت عراق را نیز همه میدانند که قدرت نمایی این کشور چه بر سر حکومت صدام حسین آورد و دیگر نمی خواهند یک عراق قدرتمند، حتی اگر متحد شان باشد، در صحنه جغرافیای سیاسی و نظامی خاورمیانه قد علم کند. بخشی از استراتژیست های واشنگتن پنهان نمی کنند که عراق بهتر است تحت نام فدرالیسم تجزیه شود. پاکستان - کشور دیگر بیمار منطقه - با اینکه یک قدرت هسته ای بشمار می رود و احتمالا در حال حاضر به اتکا به همین توانایی و دیگر افتادن غرب در افغانستان است که توانسته در گذراز ناملایمات و تحولات پیچیده سال های اخیر، ثبات شکننده خود را حفظ کند، قدرت دیگر منطقه است که موجودیتش در صورت ضرورت و در فرصتی مناسب، از سوی آمریکا، دستخوش تلاطم و تجزیه خواهد شد. ترکیه نیز که از نقش بسیار مهم آن پس جنگ سرد شاکسته شده، با آنکه همچنان جزو متحدان اصلی آمریکا و عضو پیمان ناتو به شمار می رود، اگر بخواهد از چهار چوب های قرمز غرب خارج شود و

فاصله اش را از حد معینی با آن بیشتر سازد، به سرنوشت مشابه پاکستان رویرو خواهد شد.

در میان چنین اوضاع و احوالی جمهوری اسلامی دیگر جای خود دارد. این حکومت که بدلیل تناقضات ذاتی، ایندولوژیک و ارتجاعی خود نمی تواند یک سیاست متعارف خارجی داشته باشد، با رفتار هایش همیشه بهانه به دست غرب داده تا آنان با استفاده از آن، نقشه های شوم خود را علیه کشور و مردم ایران طراحی کرده و پیش ببرند. تمرکز نظامی سنگین و بی سابقه آمریکا و برخی متحدانش درسی سال گذشته در خلیج فارس، به بهانه وجود تهدید ایران، تصویب و صدور چهار قطعنامه تحریمی در شورای امنیت و تنگ تر کردن محاصر اقتصادی و تهدید تهاجم نظامی علیه کشور و مردم ایران، به بهانه عقب نشاندن حکومت اسلامی از سیاست هسته ای اش، یک خطر واقعی علیه موجودیت ایران است.

حقیقت این است که غرب حاضر است تا به بهانه دفع خطر رژیم اسلامی، ایران را در معرض خطر تجزیه قرار دهد. یک ایران نیرومند - حتی اگر دوست غرب باشد - دیگر جذابیت چندانی برای آن ندارد. در عوض یک ایران تکه پاره شده که یک بار برای همیشه توسط آمریکا بلعیده شود و تحت سیطره آن قرار بگیرد بهترین گزینه است. مخصوصا اگر هزینه نظامی چنین کاری را سلطان نشینان خلیج فارس متقبل شوند. همانطور که در ماجرای لشکر کشی غرب به عراق هزینه آن تهاجم نظامی را با گشاد دستی تقبل کردند. باید بیاد داشت که درست است که پروژه آمریکا موسوم به " طرح خاورمیانه بزرگ " در دوره جرج بوش به شکست انجامیده اما اکنون در دوره باراک اوباما به شیوه دیگری و البته به شیوه خطرناکتری و بسیار پیشرفته دنبال می شود. همه می دانند یکی از بزرگترین موانع این پروژه خاورمیانه بزرگ، جمهوری اسلامی است. از اینرو در کنار سخت تر کردن تحریم اقتصادی علیه ایران (که تحریم های تصویب شده در کنفرانس آمریکا از تحریم های شورای امنیت شدیدتر است و طرح تحریم های اتحادیه اروپا بسیار فلج کننده تر از تحریم های آمریکا است) طرح و بحث حمله نظامی گسترده علیه ایران دوباره بالا گرفته و صحبت کردن درباره آن توسط کارشناسان و متخصصین نظامی و غیر نظامی اجبار و مزد بگیر شرکت ها و کمپانی های بزرگ تسلیحاتی و نفتی در رسانه ها به یک امر عادی و روزمره تبدیل می شود تا افکار عمومی را در صورت بروز چنین حمله ای آماده سازند. در یکی از آخرین اظهار نظر ها در مورد حمله به ایران، مایکل هاپین رییس سابق سازمان جاسوسی آمریکا، سیا، اخیرا در مصاحبه با شبکه سی ان ان گفت: " احتمال حمله نظامی به ایران بیشتر شده و گزینش نظامی بدترین راه حل نیست "

برای نخستین بار، در مجلس نمایندگان آمریکا، چهل عضو جمهوری خواه با صدور قطعنامه ای، در صورت کوتاه نیامدن حکومت تهران از برنامه هسته ای اش، از حمله نظامی اسرائیل به ایران حمایت کردند. همین چندی پیش یک مقام رسمی امرات متحده - سفیر این کشور در آمریکا، برای اولین بار از ضرورت حمله نظامی به ایران حمایت به عمل آورده و عواقب یک حمله نظامی علیه ایران را کم هزینه تر از یک ایران هسته ای دانست. یک ایران تجزیه شده و ضعیف نه فقط برای آمریکا و اسرائیل که حتی برای شیخ نشینان خلیج فارس هم خوشایند است. یک ایران نیرومند که دوست غرب باشد، جایگاه و اهمیت بسیاری از کشورها و مخصوصا سلطان نشینان خلیج فارس را کاهش خواهد کرد.

اما در طرح های آمریکا، در ارتباط با ایران، بلوچستان یکی از مناطقی است که نقش پر اهمیتی برای آمریکا دارد: اگر روزی تهاجم گسترده نظامی آمریکا علیه این صورت بگیرد، حمله به پایگاه نظامی چاه بهار و تصرف آن یکی از اولیون اهداف خواهد بود. زیرا از آنجا می تواند حملات خود را به دیگر نقاط ایران براحتی گسترش دهد و هم اینکه با حضور نظامی در چاه بهار می تواند بر سواحل دریای عمان و از آن طریق تنگه هرمز و خلیج فارس تسلط داشته باشد. نه فقط بلوچستان ایران، بلکه بلوچستان پاکستان نیز برای آمریکا اهمیت بسزایی دارد. طراحان سیاست های آمریکا در واشنگتن و پنتاگون وضعیت پاکستان را شکننده می دانند و اعتماد چندانی به مقامات نظامی و اطلاعاتی آن کشور ندارند و هر بار با باج دادن های میلیارد دلاری به مقامات آن کشور (تحت عنوان کمک های زیربنایی) سعی دارند تا آنان را به جنگ با طالبان تشویق کنند. این در حالی است که حکومت پاکستان از شکست طالبان در افغانستان و شمال پاکستان حمایت نمی کند. زیرا با یک افغانستان با ثبات و دارای حاکمیت ملی، آن هم تحت سیطره غرب، پاکستان اهمیت شکننده خود را نزد غرب از دست خواهد داد و هم اینکه دشمن دیرینه یعنی هند، جای پایش در افغانستان محکم خواهد شد و مهمتر از همه آنکه افغانستان برخی از ادعاهای مرزی را که در جریان تقسیم مناطق مرزی در سال های دور درباره آنان توافق شده بود و گفته می شود که دارای محدودیت زمانی بوده مطرح و زنده خواهد کرد. مجموعه این عوامل است که حاکمان پاکستان را به حمایت از طالبان وامیدارد. از نظر پاکستان، طالبان این حسن را دارد که حتی در صورت کسب قدرت در کابل ادعای ارضی نخواهند داشت و سرش با شعارهای اسلامی گرم خواهد بود. یک چنین حکومتی در کابل، هم اهمیت اسلام آباد را در دنیای غرب افزایش خواهد داد و هم آنکه در صورت لزوم از آن بعنوان اهرم فشار علیه هند استفاده خواهد کرد.

پاکستان اما در این میان با یک بد اقبالی بزرگی رویروست؛ غرب براحتی میدان را واگذار نمی کند: طرح قدیمی انتقال انرژی آسیای میانه از افغانستان به خلیج فارس و فاش شدن این موضوع که افغانستان دارای ذخایر زیر زمینی معادن در حدود سه هزار میلیارد دلار است (1) غرب را در اجرای نقشه هایش مسترتر می سازد. بر همین اساس آمریکا برای دست یافتن به هدف های خود دست روی دست نخواهد گذاشت.

## دمکراتیک و خلقی هر دو فریب خلق اند؟!

نوشته: بهروز سورن

پاسخ این سوالات را میتوان در بیت رهبری جست. همانجا که آقای خامنه ای و شرکاء جاکشک کرده اند. بیت رهبری با اعطای مجوز سرکوب به این نیروها از طریق سرپرندگان خود در نهادهای سپاه و بسیج زمینه حضور نیمه رسمی آنها را مهیا می کند. نیروهای ویژه پاسدار ولایت نام می گیرند و با کیوتران ولایت نامیده می شوند. تغذیه می شوند مستقیماً از بیت رهبری و از درآمد های مازاد نفتی و خمس و زکاتی که بازاریان و سرمایه اندوران زیر چتر و حمایت حاکمیت بر جامعه تحمیل می کنند. این طیف بخشا نام انصار حزب الله را بر خود دارند و زیر نظر نیروهای اطلاعاتی رسمی قرار میگیرند

.....

برای آشنایی که امروزه پا به سن گذاشته اند و هنوز خاطرات دوران قیام شکوهند مردم ایران در تاریخ 22 بهمن 1357 را بیاد دارند. شعار دمکراتیک و خلقی هر دو فریب خلق اند! شعاری آشنا همراه با مضمونی بسیار تلخ و رنج آور است. این شعار یکی از ابزار سرکوب تمام سازمانها و نهادهایی شد که اهداف از ادیخواهانه این قیام عمومی را در نظر داشتند و تلاش میکردند که انقلاب شکست نخورد. اگر چه امواج میلیونی متوهمین و فریب خوردگان به حاکمیت اسلامی نشان از سقوط ختمی آن اهداف و سرکوب فریب الوقوع تمامی ندهای از ادیخواهانه داشت. همانگونه نیز شد. دستجات لباس شخصی و مسلح به سلاح سرد و گرم در کوچه و خیابان در گروه های چند یا چند ده نفره روان شدند. بخشی مزدور و بخشی دیگر متوهم و راهی بهشت!! به از ادیخواهان حمله ور شدند و چه وحشیانه به هر انکس از سقوط ختمی آن اهداف و سیاست در سیمای نشریه و روزنامه و اعلامیه بود ، تاختند.

چوب و چاقو، پنجه بکس و زنجیر و کلت کمری پاسخ فریخته گان و آزادگان شد و چه جوانهای رعنالی را که در خون خود غلطاندند. امروزه و پس از سه دهه لباس شخصی ها به گاز اشک آور نیز مسلح شده اند و این نشان بارز حمایت دولتی از این نیرو میباشند.

از میان بزه کارترین و خشن ترین خود فروختگان سازمان داندن و سازمان یافتند و رفته رفته به بازوی نیروهای رسمی سرکوب از جمله سپاه و بسیج تبدیل شدند. نیروهایی که نه رسماً بل بی ارتباط با حاکمیت روان شدند تا عملکرد این وحوش گریبان حاکمیت را نگیرد و قوانین باصطلاح جاری شده حاکمیت نوین را خراشی نیاندازد.

تاریخچه حضور این نیروهای لباس شخصی اما با حضور جمهوری اسلامی تعریف نمیشود. از دیرباز نیز میتوان با نام شعبان بی مخ ها در دوران پهلوی گلاویز شد و توضیح داد که این نیرو همواره در کنار و حلی حاکمان بوده است. چوب و چاقو و زنجیر ابزار ایجاد وحشت و هراس در میان منتقدین و مخالفان بوده است و در دوران حاکمیت اسلامی بموازات و در کنار سایر نهادهای سرکوب طی سه دهه همواره حضوری مشهود و موثر داشته است.

حسین الله کرم و زهرا خانوم ، مسعود ده نمکی و حاجی بخشی و دهها چهره سرشناس!! دیگر از سازماندهان این طیف بوده اند.

سازمانیابی آنها تنها در تشکیل صفوف هجوم خیابانی به معترضان به حاکمیت خلاصه نمیشود. این طیف بلحاظ سیاسی و ایدئولوژیک نیز اقدام به انتشار گاننامه ها و نشریاتی برای انسجام و جلب نیرو کرده اند. یالاسارات الحسین از جمله نشریاتی بوده است که در همین زمینه ابتدا در نماز جمعه ها و سپس در روزنامه فروشی ها بطور علنی انعکاس یافته است. بدین شکل کار معنوی! و فرهنگی! در پیش گرفتند و حضور انگل وار خود را در کارکرد جامعه رسپت دادند.

اونفورم آنها نه با رنگ و آرم و ستاره های پهلوی نشان و ارتشی! بلکه اغلب با رنگ سفید پیراهنی که روی شلوار دراز شده است تشخیص داده میشود. پیراهن سفید هائی که غالباً بر ترک موتوری سوار هستند و قمه و زنجیر و گاهاً باتوم بدست دارند.

### مامورند و مغزور و مزدور

لباس شخصی ها اما سرخود کار نمی کنند. به کجا وصل اند؟ از چه کسانی دستور می گیرند؟ از کجا تغذیه مالی و معنوی و تهییج می شوند؟ مصونیت قضائی آنها از کجاست؟

پاسخ این سوالات را میتوان در بیت رهبری جست. همانجا که آقای خامنه ای و شرکاء جاکشک کرده اند. بیت رهبری با اعطای مجوز سرکوب به این نیروها از طریق سرپرندگان خود در نهادهای سپاه و بسیج زمینه حضور نیمه رسمی آنها را مهیا می کند. نیروهای ویژه پاسدار ولایت نام می گیرند و با کیوتران ولایت نامیده می شوند. تغذیه می شوند مستقیماً از بیت رهبری و از درآمد های مازاد نفتی و خمس و زکاتی که بازاریان و سرمایه اندوران زیر چتر و حمایت حاکمیت بر جامعه تحمیل می کنند. این طیف بخشا نام انصار حزب الله را بر خود دارند و زیر نظر نیروهای اطلاعاتی رسمی قرار میگیرند. مزد بگیر رسمی نیستند و از امکانات دولتی در جایگاههای اجتماعی و شغلی خود بهره میبرند. بخشا متعلقین رسمی سپاه و بسیج هستند و به درگیری شان با نیروهای رسمی انتظامی که قانون و رسم را در سرکوب پر اهمیت می شمارند با نشان دادن کارت تعلق شان به سپاه و بسیج خاتمه میدهند و تعلق آنها به این دو نیرو جواز حمل سلاح های گرم است.

البته امروزه در بسیاری از تصاویر و فیلم های منتشر شده میبینیم که نیروهای باصطلاح انتظامی و لباس شخصی ها در صفتی واحد در برابر معترضین می ایستند و مشترکاً در سرکوب مردم فعال هستند.

نگاه به این تصاویر روشننگر این ادعاست.

[http://nabard2000.blogspot.com/2009/08/blog-post\\_303.html](http://nabard2000.blogspot.com/2009/08/blog-post_303.html)

بقیه در صفحه 14

آمریکا در این زمینه چنان جدی است که در فرصتی مناسب می خواهد مناطق پشتونشین افغانستان را به مناطق پشتونشین پاکستان متصل کرده و سپس هر دوی این ها را به بلوچستان پاکستان وصل کند. همه این ها ناظر بر طرح انتقال انرژی به دریای عمان و غارت منابع زیر زمینی افغانستان است. معنای عملی این طرح ها تجزیه پاکستان است. در خود بلوچستان پاکستان نیز منابع قابل توجه گاز و نفت وجود دارد و از زیبایی می شود که بزرگترین ذخایر مس جهان در آنجا وجود دارد. با توجه به این حقایق است که آمریکا در حال احداث یکی از بزرگترین پایگاه های نظامی هوایی خود در خروارمیان در "دشت مرگو" پاکستان است. از سه پایگاه نظامی آمریکا در پاکستان دو تای آن در بلوچستان قرار دارند. بر اساس مجموعه این شرایط است که آمریکا به بلوچستان ایران بعنوان یکی از مناطق مورد علاقه اش می نگرند. منطقه ای که دارای اهمیت فوق العاده ژئوپولوتیکی است و در مجاور سواحلی قرار دارد که نیمی از انرژی فسیلی جهان از آن می گردد .

بلوچستان ایران از جمله مناطقی است که حکومت نمی تواند امنیت آن را انطور که میل دارد تامین کند و با توجه به تنفر عمومی کشیدی که از این حکومت در میان افکار عمومی منطقه وجود دارد، بلوچستان را باید ضعیف ترین حلقه در جمهوری اسلامی تلقی کرد که در آن براحتی ضربه پذیر است. آیا جندالله در آینده از سوی آمریکا و کشورهای عربی، بطور مستقیم یا غیر مستقیم، برای پیش برد اهداف خود که همان زمینه سازی برای تجزیه بلوچستان از ایران باشد تشویق خواهد شد و مورد استفاده قرار خواهد گرفت؟

اینکه جندالله به عوامل آمریکا و دول عربی تبدیل شود یا نه؟ امری است که آینده نشان خواهد داد. ولی یک چیز مسلم است: آمریکا برای تامین اهداف خود از هر وسیله ای استفاده می کند و هیچ مرز اخلاقی برای خود قایل نیست. سازماندهی و مسلح ساختن گروههای امنکشی چون کنترها در نیکارگونه که در دست زدن به قتل و عام مردم عادی تخصص داشتند و برپایی جوخه های مرگ در امریکای لاتین که هزاران هزار بهترین فرزندان آن مناطق را با توسل به ترور و ربودن به کام مرگ فرستادند، تنها گوشه هایی از رفتارهای جنایت کارانه دولت امریکاست که هرگز از یادها فراموشی رفته. بجز از همه سازمان دادن و حمایت بی قید و شرط آمریکا از بنیادگرایان اسلامی در جریان جنگ های افغانستان چه در دوره شوروی و چه پس از آن بود که کسانی چون اسامه بن لادن و جریان هائی چون طالبان از آن سر بر آوردند. اکنون دلیلی ندارد که آمریکا و اسرائیل وارد چنین بازی خطرناکی در بلوچستان ایران نشوند. اینکه کاخ سفید در فردای روز انفجار درزاهدان آن را بدست محکوم می کند، تنها یک روی ماجرا است. آمریکا به این محکوم کردن ها عادت دارد. استفاده سلاح شیمیایی در حلیچه محکومیت شدید از سوی کاخ سفید را به همرا داشت. اما هیچکس تردیدی ندارد که آن همه سلاح شیمیایی بدون رضایت آمریکا و نمی توانست بدست رژیم صدام برسد. سلاحی که معلوم بود برای چه هدفی به عراق انتقال می یابند. آنچه مسلم بود برای موزه ملی عراق ارسال نشده بود و این را سرویس های اطلاعاتی آمریکا و غرب از همه بهتری دانستند.

کشورهای عربی خلیج فارس نیز به این نقطه ضعف رژیم در بلوچستان(۲) پی بردند و با توجه به اشتراک مذهبی که بین بلوچستان و خودشان می بینند سعی خواهند کرد تا آنجا که امکان دارد از اوضاع به نفع خود استفاده کنند. با اینکه بسیاری از مردم بلوچستان تجربه خوبی از حکام و شیخ نشین های خلیج فارس نداشته و ندارند، زیرا بسیاری از آنان ویا خویشاوندان شان به هنگام کار در شیخ نشین ها مورد توهین و تحقیر قرار گرفته و به بردگی کشیده شدند، اما حکام حاشیه خلیج فارس بخوبی می دانند که با دلارهای نفتی شان چگونه یک شبه گروه های بنیادگرا بوجد آورند. مخصوصاً آنکه بدشان نمی آید تا در برابر حزب الله ایران در لبنان، نیروی مشابه آن را، هر چند به صورت بسیار ضعیف تر و کوچک تر، در برابر رژیم ایران علم کنند. حقیقت آن است که هیچ نیرویی چون حزب الله، رهبران عرب و مخصوصاً رهبران کشورهای حوزه خلیج فارس را بیوسنه مورد انتقاد، تحقیر و تهدید قرار نداده است. البته هدف رهبران کشورهای خلیج، تنها به تحقیر و انزیت و آزار رهبران ایران محدود نخواهد بود. آن ها میل دارند تا یک بار و برای همیشه، یک ایران کاملاً فلج و تجزیه شده را ببینند. چیزی بدتر از آزادی و سرنوشت عراق.

### زیرنویس ها-----

۱- برای آنکه به اهمیت ارزش این رقم واقف شویم، چیزی است برابر با حدود دوسوم ثروت و منابع طبیعی و زیرزمینی موجود در ایران. منابع طبیعی و معادن افغانستان در هنگام اشغال آن کشور توسط کارشناسان شوروی کشف و نقشه برداری شده بود که گفته می شود سال ها پس از خروج نیروهای شوروی توسط کارشناسان افغان پنهان مانده بود. اما اخیراً راز آن برملا شده و همه نقشه ها بدست نیروهای ائتلاف و آمریکا افتاد.

۲- در این نوشته اگر چه بیشتر به بلوچستان پرداخته شده اما این به آن معنا نیست که در دیگر مناطق ملی با معضلات مشابه روبرو نیستیم. همه به یاد دارند که در جریان تهاجم نظامی آمریکا و متحدانش به عراق، چگونه برخی از مقامات ومسئولان برخی احزاب کردستان از مثبت بودن دخالت نظامی آمریکا در ایران سخن به میان می آوردند بی آنکه به عواقب خطرناک چنین حمله ای برای موجودیت کشور بیاندیشند. ویا، عوام فریبی و سپاه بازی های برخی گرایشات ناسیونالیسم ارتجاعی در آنریایجان ایران است که به نام ضدیت و مبارزه با رژیم اسلامی تلاش دارد به خصومت و دشمنی مردم آنریایجان با مردم ایران و فارس ها دامن بزنند. که همه این ها باید به جای خود مورد بررسی قرار گیرند. زیرا بدون مقابله پیگیر ودایمی با ارتجاع و شوونیسم حکومت مرکزی و گرایشات ارتجاعی ناسیونالیسم نیروهای سیاسی ملل تحت ستم، نمی توان یک مبارزه بزرگ برای ایجاد ایرانی دمکراتیک و متحد که برپایه اتحاد آزادانه و داوطلبانه اقوام و ملل ایران شکل گرفته باشد را سازمان داد.

وبلاخره اینکه گفتن ندارد بدون یک جنبش کارگری و جنبش دمکراتیک نیرومند نمی توان به سوی هدف بالا گام های موثری برداشت. ۳ اگوست ۲۰۱۰

## فرهنگ قساوت قضا و عدالت در حکومت اسلامی

### «از سنگسار و قصاص»

#### تا جنون

#### « تلذذ تماشای رقص مرگ بر بالای دار»

بهنام امیدوار

شاید این بیان "تلخ" و اعراق آمیز باشد:

اما نیست! اگر گفته شود که انسان امروز الزام ناچار است، بخش بزرگی از هویت ذاتی اش را آگاهانه و بدلیل فقدان فضای سالم، اقتصادی و نا امنی درآمد و کسب سخت منابع معاش و ضیق حداقل رفاه زندگی برای بخش اعظم انسان ها در سراسر (گیتی) کشور و تحت تاثیر خشونت بار این محرومیت ها بر زندگی روزمره اش، او خوی خودراییه مرور از دست داده و مدام در حال جدال با مشکلات ابتدائی و فقط برای حفظ بقا می رزد. بادر نظر گرفتن این بی عدالتی و نزاع کاملان طبیعی ناشی از آن استفاده از سرکوب به عنوان ابزار حفظ سرکردگی، صاحبان ثروت و قدرت در مقابل با حق زندگی مردم، و انتقال خشونت به جامعه توسط این حکومت های مستبد و تبعیض و تضییقات گسترده ی جامعه ی طبقاتی و نشن مذهب در تخدیر و تعمیق فقر و فاقه آنها با اشکال فریب که فقر: از مایش الهی و "خواست خداست" می بینیم که چه بلا یا و ظلمی حاکمان با این همه جنایت و فساد دستگاه و لائی برکول مردم سوار کرده اند.

نامالایمت روانی - امنیتی، بیماری ها، یاس، سرخوردگی از کول مردم بالا می کشد، امکان دادرسی و حمایت از چشم انداز همه رخت بر بسته و ناامیدی، صرف نجات از این رنج و ادبار، اغلب برای بسیاری با آرزوی مرگ بجای زندگی همراه است. همه جا ظلم و ناداری و ترس مرگ حاکم است و هر اعتراضی حق جویانه ای بشدت سرکوب می شود و قانون جنگل حکم می راند. در خلافتگاه ولی فقیه نعره ی مستان خون مردم پر غوغاست! آیا غلواست این "کربلای تلخ" همه گیر "چرا اعراق آمیز باشد و آدم را در این صحرای توحش مسخ نشود؟ کجایند مدعیان و دوستداران حقوق بشر و نمایندگان خدا بر روی این زمین سوخته که بگویند: چرا نباید این "انسان" در این چنین محیط پلیدی پلشتی از میل شیرین ذات انسان بودن و نوع دوستی خود دست بردارد؟ پاسخگو و درد آشنا، تنها کسی را می دانم، که او یکبار، فقط یکبار، گرسنگی را کافی و خوب، تجربه کرده باشد!

#### تشدید فقر و ایجاد فضای رقابت فقر:

قریب به اتفاق مردم تهیدست و میانه حال، "که بخش اصلی شهروندان ایران "جهان" را تشکیل می دهند" ضرورت یافتن کار و رقابت و جذب موفق در بازار آنرا می شناسند و ناچار هستند، بر علیه هم نوع و مقابل سرشت عاطفی خود، به خاطر یافتن نان، کار و مسکن، ایستاده و از رقت قلب و مهر انگیزی فاصله و یا بعضی آنرا بکلی از دست بدهند. و این واقعیت در ایران دارا، روز بروز عمومی و تلخ تر و فاصله ها طبقاتی عمیق تر شده است.

انسان امروز بیش از گذشته به خاطر یافتن یک جایگاه قابل تحمل تر در روی زمین و یابا تشویق اندک درآمدی بیشتر نسبت به دیگران، ناچار می شود ارزش های اصل و پاک، نوع دوستی خود را برای دریافت مزد بالاتر، این سان نازل بفروشد. این نیروی بزرگ فقیر و نیازمند کار، ناگزیر به پذیرفتن مناسبات "هر کس برای خود - در این جنگل مولا" شده است. در نتیجه تلاش او تنها معطوف به فهم شرایط و دادن پاسخ درست است به مناسبات کار و تبعیت از کار - فرما و انطباق هر چه بیشتر با خواسته های محیط کار.

هر فردی ناگزیر به پذیرفتن قواعد و قوانین من در آوردی کار و روابط فرهنگ اقتصاد غیر اجتماعی و نا عادلانه ی "سرمایه داری" می شود که این قوانین فقط حامی منافع کار دهنده است، و او - کار فرما، کارگران را برای سود بری بیشتر آنها در مقابل هم به رقابت ناسالم می کشاند، روشی غیر اخلاقی هم چنان که حکومت سلامی طی دهه ها بشیرمانه این سیاست را پیش برده و کارگران را در برابر هم قرار داده و می دهد.

در ایران، فشار طاقت فرسای دو پدیده ی ضعیف کش مکمل هم: از یکطرف مذهب و دسته بندی او از انسان، با ایمان و بی ایمان و مسخره تر از آن تاکید: فقط بر ارجحیت مسلمان (شیعه ی ۱۲ امامی) است و طرف دیگر این پدیده شوم: نابرابری و تفاوت فاحش حق حیات و عدم توان تأمین مساوی شکل گیری شخصیت کودکان خانواده های مستمند در مقایسه با فرزندان اغنیاست و تناسل بقای محرومیت!

صحبث از فضای فراخور اندک پرورش و تربیتی عادلانه و کرامت زندگی و لیاقت انسان، در این بساط دزدان دغل است که باید عاقل بود و از آنان نجست. این جنجال دستگاه عدل علی، سفزیست جویدنی و نه بیشتر

که لافلا حضرات حاکم با آن نسلی ها را سرگرم و اگر نجیبیم، بعدی ها هم طعم این عدالت الهی را خواهند چشید.

#### تاثیر ذالت اداری بر روابط انسانی

انسان امروز و هر کس دیگری در ایران و "جهان"، محکوم است بیک بازی قمار، یا قاپدین ناخواسته ی "کار"، که او مسول ربودن آن از دست دیگری می شود، و او باید این روابط را به امری جبری و اجتناب ناپذیر در برابر مبادله خود با کار، و کار را با خود، تبدیل پیگیر گردانده و در این سرسپردگی و دادوستد ها فرصت اندک زندگی و قدری نان را برای خود و خانواده اش فراهم کند. این رابطه نه فقط به خاطر بسط یافتن خود خرید و کسب اعتبار و تأمین مخارج زندگی و تعمیق ریشه ی خود به این سیستم است بلکه همچنین ناشی میشود از فرهنگ مسلط اداری و برنامه ریزی توسعه و دادن کار در برابر حقوق کم که رقابت را چنین غیر اخلاقی بیک ویژگی اجتماعی، و تسخیر محل کار را، بیک ارزش و جایگاهی به نام فرد می سازد که او خود ملزم به حفظ و رشد کار، در نتیجه آن چهار چوب باشد. یعنی او خود را اس و پاسدار سرمایه بداند و از بودن در آن چهار چوب احساس مسرت و آرامش و امنیت مالی و ذهنی کند. او - کارگر برای فروختن بهتر خود به کار فرما، باید بر ویژگی های انسانی خود رنگ همخوانی با دیگران هم در دش نشان ندهد و حتا در عمل ثابت کند که علاقه مند است مجزا قیمت گذاری شود؛ { رشد عمق این شعور فروش کالائی طبع خود و تقبل از دست شدن بی رحمانه ی ذات همه گرانی، جای عاطفه و تجربه ی تاریخ انسانی و اجتماعی او را گرفته و از او و هویت عمومی اش، وی را به مرور بیگانه و محروم می کند} البته بدون آنکه فرد چندان خود بر این جابجائی جدی واقف شده و یاز نبود آن احساس کمبود و یا حتا یقین یابد.

درد بزرگ ما در این عصر، القاهمین فجاج بیمار منفعت طلبی و خودخواهی یک مشت "من" است در برابر "ما" که آنها این سیستم های ضد بشر را هدایت و از جمله ی خیلی بدتر آنها، رژیم اسلامی است که این تفرقه و خیانت رابه انسان زحمتکش و زندگی او و روابط امروزش با دیگران همدردش تحمیل می کند!؟

#### کجای خدا عادل است با این همه کانون نا برابری؟

چنانچه با این نظر فوق به گمان نگارنده که به بخش عمده ی هستی مردم حکم رانده و می راند موافق باشیم و آنرا به عنوان یک اصل سنترناک ضد مردمی در ساختار حاکم بر مناسبات جامعه ی طبقاتی - و از همه ی آنها عقب مانده تر و وحشی تر - اصل تفرقه را به همین رژیم اسلامی رسوا و تعمیم داده و بپذیریم که همه و یا طیف وسیعی از ارزش ها در عرصه ها و حوزه های حقوقی - اجتماعی و فرهنگی زیر سیطره مستقیم "ملا و دین" بوده و از این بلای آسمانی آسیب جبران ناپذیر خورده و به تبع آن و تجربه ی بلند و کاملان سر راست ما از این دیوانگان وحشی بسنده کنیم، دیگر بی هر، اما و اگر ی، باید بپذیریم، تا زمانیکه کانون این منشور - اقتصادی - سیاسی - فرهنگی - عدالت کش، سرمایه داری - اسلامی] مردمی نشود و تغییر بنیادی نکند، نمی شود انتظار تحولی را هر چند ابتدائی از آن داشت!

باین دید و روش پایه، می توان قانونی به دست آورد و به کمک آن فکر آویزی قوی و درست برافراشت برای تشریح پدیده ها ی بیماریزای فرهنگ و عدالت اسلامی موجود در همه ی وجوه، و رسید به نقد و نفی تک تک مقولات متنوع غیر انسانی آن، با تمام توان. خود و همدانمان، برای ساختن ایرانی دیگر!

و طیفه ی ما: فقط انتقال آگاهی و از طریق افشا و روشنگری و هوشیاری و یافتن کمینگاه مرگبار اوست، که خود و هیچ کسی، همچ ن سال گذشته، طعمه ی قهر و خشم کورش نشود. به باور من توانسته و می توانیم این مذهب حاکم و تاثیرات و مترتب او را به عقب نشینی جدی ترا داشت، همانگونه بعد از انقلاب انتخابات، با خیزش خود آنان را مجبور کردیم. مشکلات بی انتهای فعلی و پرداختن به حل همزمان آنها یاد گیری دانش مبارزه بی خشونت و یاد دانش می خواهد. باید نحوه ی برخورد اصولی و پیشبرنده مبارزه ی موفق و زمینه ی راه هائی توده ای را بهتر شناخت.

باید راه همگامی و محکومیت و تنقید گسترده ی توده ای را علیه دشمن مشترک یافت و هماهنگ با آن به افشا این خیل عظیم مفسران و بررسی غیر مردمی و سبک های عوام فریبانه، طیف راست متنوع پرداخت و آنان را در پیشگاه مردم اسپر دوغونی بست مردم ساخت، بدلائل کافی آنها را محکوم کرد.

بی مسولیتی و فرصت سوزانی این جریان های مردم فریب هم حدی دارد. شاید در گذشته می شد، ساده سر مردم شیره مالید، اما حالا چطور؟ دلیل ترس از رشد مبارزات حق جویانه در بین این بخش چیست؟ مگر نه این

همه فساد والدگی، تندی و قهرو خشونت و ضایعات گسترده ی فرهنگی ، عوامل ضرورت، تشدید این مبارزه اند که مردم را به خیابان کشاند .  
تکروی و قهرمان پروری سبز های صادق را من نمی فهمم ! آیا طیف افقی این جریان برآستی علاقه مند همراهی و همگامی با مردم مستمند و رنج کشیده برای کسب عدالت و آزادی با همگان هستند ؟

### بخش - دوم

#### خیانت به تجربه ی مردم

چرا شکنندگی و وقفه به مبارزات وسیع توده ای سایه ی موقت انداخته است ؟ و چه کسانی در پشت پرده عاملین آن بودند؟ عدم باور به اقدام جمع و ترس از خیزش مردم به جان آمده برای چیست . که می خواستند و هنوز می خواهند جنبش بزرگ رنگین را زمین گیر کنند ؟ همچنین دلایل بازیافت مسخره و الفا چاره ی رهائی ، تنها در گرو بازگشت به قانون اساسی و روش آقای خمینی ؟ آیا این مردم را اصلاً آدم حساب می کنند؟ تا کی باید توسط یک مشت شارلاتان - سیاسی ، مذهبی ، و دسایس یاران آنها از پا افتاد؟ نه گذشت آن دوران برای جریان بی شرمی که یکبار آنها با ورق های سوخته ی امروز توانستند ثمره ی مبارزات مردم را « سرقت و انقلاب ۵۷ » رانش کنند و بر سر نوشت ما با نام "حکومت خدا" سوار شوند .

آن انقلاب شریف با اراده و اهداف جمعی برای تغییر بنیادهای فرسوده ی تاریخ، فردسالاری بود، که اینان آرمان و ایده آل های آن ضرورت حیاتی را سوزاندند و بجای آن خون ها ریخته این خودکامگی از خود بیگانگی ها و این فقدان جدی روح - مهر و همبستگی را که ناشی از این ظلم بی حد و مرز شده است را حاکم کردند .

امروز بدون علل درک شکست انقلاب کبیر ۵۷ ، درمان کردن این بیماری کهنه ی عصر، ممکن نیست . بویژه با این اسلام سیاسی : مرامی تکرو و حکومتی بسیار مهیب و زشت که بی رحمانه بر هستی همه شلاق و شمشیر می کشد و از قوانین قضا و وحشیگری اش همه جا خون فوران میزند ، با این وجود هنوز و همزمان راه تداوم پیگیری حیات خود را با وجود این همه ناخوانائی ، ناسازگاری و مقابله و ستیز بیرحمانه با منویات اکثریت مردم و با بی آبرویی تمام و کمال هنوز سرشکانه سرپا می ایستد . آخر چگونه و چرا اینان میتوانند هنوز مثلاً در (جنبش جوان سبز) نفوذ کنند ؟ جریان و اشخاصی که خود قربانی این بساط جانر بوده و شگفتا بخشی از آنها امروز طرفدار ماندگاری رژیم شده و خود را در مقابله با مبارزان آزادی مردم به جان آمده قرار می دهند ، دلیل اش چیست ؟

این رژیم ننگ بشری: با کدام حمایت ها و با پشتیبانی چه منابعی تداوم بقا را ، عملن هر بار با همه تهدید های جدی مردمی ، توانسته حیات خود را تا به امروز تجدید و تمدید کند ؟

#### بیگانگی مذهب با فرهنگ زمان

دریافت نزدیک به واقع از این فرهنگ، شمشیر و خون وحشت ، فقط آنگاه بهتر ممکن خواهد شد که دید کوتاه به تربیت فرهنگی این رژیم ، در عرصه ی قضا و جزا و دلایل جسارت بی محابای برگزاری نمایشات اعدام های علنی رژیم در میدان شهرها داشته و این استعداد تماشای مردم را ، با نگرانی و تنها موقتی و محصول فرهنگ و تربیت اسلام و نمایندگان فعلی آن در طی این دوره ی قهرانی بدانیم .

تازه آنهم نه گذشتار های مخفی : همچون جنایات علیه بشریت پنهانی (۶۰ - ۶۷) که با "اعلان افتخارآمیز" رسمی ارگان های دولتی و غیر دولتی برای برپائی مراسم سبعیت و جنون، کشتن آدم ها، توسط مراکز و منابع ارتباط جمعی، همچون تکایا ، مساجد ، رادیو- تلویزیون و جراید، با تیراژ بالا" و دعوت از مردم برای تماشا و سرگرمی و لذت از اجرای جنایت اعدام" که بیابند و ببینند اسلام عزیزشان می تواند مفسدین ارض" یعنی آدم ها ئی که قربانی ضایعه ی فرهنگ رژیم و با یک معترضین و مخالفین رژیم" را مثل گوسفند در راه خدا "جاه طلبی" قربانی کند . مراسمی مقدس و خدا پسند با هدف پاکی زمین از فساد و فاسد ، و این مراسم ربانی چه زیبا ، گرم ، دلچسب و با حال هوای آسمانی، تلاوت قرآن همراهی و ملعون "قربانی" آماده ی حد الهی و با قصاص شده و اراده و مشیت خدای رحمان و رحیم او به اجرا در می آید .

گویی در سر راه نزول بنده نوازی خدا ، این مانع بزرگ بود که باید کنار برده می شد [ اعدام یا بورذیزل] تا رحمت الهی امکان عبور به جانب مخلوقات مطیع و مرید خود را بیابد ؛ نه ؛ دیوانه کننده است بیان و حقا شنیدن این اراجیف ، چه رسد به تصور تماشای آن! بر مردم مهربان ما با عطف و عالمگیر آنان چه رفته است؟

#### و دردا که ملاها توانستند :

فرهنگ عزا ، نوحه ، سوگ ، ماتم و... شیعه را طی سی و یکسال گذشته به میزان دردآوری بر روان و میل زیبایی شناسانه ی بخشی از مردم عامی و حتا میانی جامعه ، بسری داده و آنان را مسخ، تحمل خشونت حیوانی کنند .

#### باورش مشکل است:

چند روز پیش خبر قطع اعضا بدن چند نفر رسماً اعلام شد و این توحش یا [حد] سهم و حکم الهی است که انسان قادر نیست در آن دخل و تصرفی صورت دهد و حتا اگر شاکی از حق خود صرف نظر کند، سهم خدا در اعمال حد با برجاست و بهر تقدیر اجرامی شود. البته این حد اشکال متنوع از زدن شلاق تا قطع اعضا بدن یک انسان سارق و یا طبق موازین قصاص، [مقابله به مثل] مثلاً می تواند: از حقه در آوردن چشم - تا... واز همه درد اورترچگونگی ایجاد رغبت و استعداد در شخص مضروب و مصدوم و یا اولیای دم است: در تقاص: اسید پاپچین عمدی به روی فرد خاخی است! که این (جنایت عمد و برنامه ریزی شده - با ضارب که "عمل ناگهانی و احساساتی تحت تحریک یک جنون آنی او که اغلب ناشی از تاثرات عاطفیست ) تفاوت و مقایسه ی که در مقابل کوه است. حالا جنایات و اجرای قصاص ، که نیاز به عملیات جراحی پزشکی می خواهد را ، کدامین شرافت پزشکی خواب رفته ای را ، که تقبل این رذالت را لیبیک گوید ؟ هیچ انسان عادی و روان سالمی چنین آقایان طبیعی را که برای امرار معاش، عامل اجرای این بربریت می شود را نه می فهمد و نه هرگز بخشیده و فراموش می کند! آنهم پزشک : که سوگند یاد می کند برای درمان بیماران ، حالا او هر که می خواهد باشد : هم وطن یا حتا یک دشمن خونی - بعنوان یک پزشک با آرمان شریف اش که درمان " بیمار " سرلوحه آن است ، با وابستگی این افراد به حقارتی چنین ، چه کاری می شود کرد و گفت حالا این حضرات را چطور می شود توضیح داد؟ باورش ...

### بخش سوم

#### نابرابری قوانین جنسی اسلام - در حق زن

#### زن - اسلام - عدالت - انسان

در مورد این مقولات بسیار گفته و نقد های جامع ای نوشته شده و مقاله ی من هم نباید بیش از این طولانی تر شود . در نتیجه سعی خواهم کرد بخش کمتر مرسوم گفتمان انسانی - اخلاقی مضایقه ی حقوق مقاربت جنسی زن در برابر مرد را بصورت موجز روشن - و بر اساس موازین یکسویه ی - اسلام « حامی مرد» را در احکام بدوی خود با حساب ساده ی سر انگشتی بررسی و به بی معنی بودن عدالت جنسی اسلام تأکید ورزم و بگویم که [در این بخش نیز - همچون دیگر عرصه ها، بی تناقض، ذاتی، تبعیض و تضییقات، مورد مقوله ای متصور نیست!] او در این مورد نیز اسلام، چند همسری و صیغه ی - زنان را در عمل به ابزار سکس تفننی مرد در آورده (و در ذات امر ، فرقی بین زن و با زنان رسمی با - زن و با زنان هم بستر مقطعی ای ، کوتاه و دراز مدت برای ( مرد ) هیچ ضمانت و تعهد عاطفی و عشق وجود ندارد، و آن تنها هرزگیست، صحه بگذارم . امکانی زشت و اصولن مضمومخل کرامت انسان ومهر خانواده ، که به فرض محال، مفید بودن آن ، خدا و پیغمبر او.. برخوردار ی زنان را از این موهبت الهی و حق داشتن یکسان از آن امکان، برای نیم جمعیت ، که چشم به عدالت او دوخته اند را تابو دانسته و رسمن محروم می کنند . با این کار ابتداء دلایلی برایشان پیدا کنم ! و سپس دست دعوت همکاری بسوی بشریت برابری خواه و مخالف با این «گناه آسمانی» دراز کنم تا با هم به نقد این بی قانونی مطلق و با تمام توانمان ، در مقابل دستداران آن بایسیم آنانرا بی رحمانه و در همه حال، بشدت محکوم کنم !

پژوهشگران اجتماعی و محققین روابط جنسی بر این باور هستند که فراوانی آمیزش بازو گسترده ی چند همسری در حال فازی چرخشی بسمت تک همسری و ارزشگذاری مجدد به ایجاد فضای عشق در خانواده هستند! تا جانی که به عرصه ها ی حقوقی و قضائی مربوط میشود، مردان در فرهنگ و دید قوانین اسلام - بویژه شیعی آن ، بر اساس تعلقات مذهبی و قومی دسته بندی شده و با هم برابر نبوده و حقوق مساوی هم ندارند ، درست مثل زنانشان با هم. حالا بماند : چگونه این قوانین در مورد برخورد با دیگر ادیان و مردمان آنها!

اما زنان نیز در مقایسه با هم، بعنوان مسلمان و غیر مسلمان تفاوت فاحش داشته و برابری حقوقی ندارند و این تلخ شریک‌سازی شده، همچنان که در مورد مردان گفته شد در بین زنان نیز حکم رانده و بیداد می کند و الا آخر... اینک اگر متوجه نفس این تفاوت حقوقی شویم، دیگر جایز نیست تره هات معممین را در مورد این پدیده و تبعیض و بی عدالتی عمومی آنرا امری تصادفی و با انتقاد به آنرا تحریک و تحمیل و بیگانه ی دشمن پنداشته و برایش آنها "آخوند ها" بیش از این تئوری وطنه و با دروغ مسخره ی بیشتر جسته و بسازند.

حالا اگر ببینیم به این تفاوت و تبعیض در بین همان بخش اول یعنی (زنان و مردان مسلمان شیعه) بپردازیم و فقط آنجا مانده و متمرکز شویم. باز هم خواهیم دید در بین این جماعت هم همان بی عدالتی و تبعیض و تضییقات و تفاوت های برآستی بی معنی وجود دارد. از حق برابر پوشش، مسافرت، طلاق، یدیه، ارث، تحصیل، سرپرستی فرزند بعد از متارکه، کار و مزد مساوی و... تا حضور در راس قدرت سیاسی و اعمال سلیقه ی رهبری و مدیریت دخالت کلان. این زنان در تمام امور در برابر مردان هم عقیده و ضاهرن متحد با هم، که زن برای کسب ارزش یابی های عام در عرصه های متنوع، و اندک شناسی برای زنان همراه و معتقد به این فرقه هم در اسلا م. سیاسی شان متصور نیست و اصلن وجود خارجی ندارند. تحمیل دو سه وزیر بی وزرات به کابینه جدید، ناشی از این "بی آبرونی جهانی" بود!

### تبعیض بیش‌رمانه در روابط جنسی

و حالا هنگام آن است: که با قصدی اخلاقی برای کشف و درک این تفاوت سهم ودلایل نا عادلانه آن، در ادامه به تبعیض جنسی که وقیح ترین نا برابری است نیز بپردازیم. به باور من با هیچ معیار شناخته شده و انسانی نمی توان، امکانات هرج از رابطه ی جنسی شرعی و مجاز مرد مسلمان را در مقایسه با محرومیت صرف زن مسلمان از این بی حقی عمیق توضیح داده و نص شرافتمندانه ای در آن یافت و بتبع آن آرام گرفت. میدانید صحبت برسر عدالت قوانین الهی - اسلامی است، که باید این موازین برای همه بقول مدعیان یکسان باشد تا حقی از هیچ فردی ضایع و ناقص نشود. من اثری از راهبری منطقی در این مسئله ی ساده و در عین حال پیچیده که ارکان ارزش خانواده و تعمیم عاطفه ی و مهر و محبت زن و مرد را [[ البته در اشکال متعدده موانست] ناپود می کند را قبول ندارم. مگر آخر در روابط جنسی تنها سکن خالی بست که لذت می آفریند؟ نه - بلکه روابط پاک و صادقانه و عاری از خشونت و خودخواهی و از خود گذشتگی نیز هست، که باید بدون انتظار سهم بیشتر و هر گونه حق کنشی و زیاده خواهی طرفین باشد. و این وحدت، همبستگی و پیوند پیمان و ندامت و وصلت مشترک ازدواج و یا "زندگی باهم" که از دید من، هیچ تفاوت اخلاقی در برابر ازدواج رسمی و غیر رسمی در تعهد به مونس ندارد، و حتا باید در مورد همجنسگرایان و شایعه ی دیگر آن نیز صادق باشد، و این مسئولیت پذیری هر طرف در برابر ثبوت مهر و حفظ آن - باید دو جانبه باشد! تا باور به هم و نیاز به صیانت حیاتی "زندگی ما" را با حضور و وجود اعتماد متقابل به هم ساخت و در صادقانه ترین روش قابل دید و لمس طلبد و ساخت. وجود واقعی چنین وحدت و انسجامی، لذتی را در طرفین سیراب می کند، که به مراتب لذیذتر از مقایسه جنسی یا بهتر است بگویم، مکمل آن است و تنها هم اوست که ندامت زندگی گرم را با وجود این همه ناگواری های زندگی امروز میسر می سازد. و من جدان برای آن دسته از مردان که برای لذت بیشتر، دچار گرداب این انحراف انسانی شده و تاکنون بی به راز زیبایی زناشویی و یا زندگی مشترک نبرده و از عشق بی بهره مانده و طعم و لذت آنرا کشف نکرده اند، عمیقن متأسفم.

### اگر این حق کنشی صریح نیست، پس چیست؟ مگر می شود:

مگر می شود باور کرد، زنی از روی میل با مردی بی وفا و ناهال - که او در روابط جنسی دیگری است، این زن در زندگی با او احساس رضایت، آرامش و لذت کند؟ نه متصور نیست! آیا این چنین وضع و شرایطی را مردان برای زنان خود جایز و بعنوان حق برابر در داشتن رابطه ی چند مردی می پذیرند و برآن همچون این همه زن مظلوم گردن می نهند؟ بی شک نه! پس چرا زنان باید در چنین فرهنگی که بسیاری از آنها قرنهاست ناگزیر به این تبعیض جنسی شده و امروز هم در این حاکمیت زن ستیز میشوند، بیش از این زیر بار محنت سازمان داده شده ی قوانین مرد گرای آن و امانده و این همه تعهد و پاکی را، که برآستی کوه ارزش است، هنوز هم نثار به مردان خود ببینند و همچنان وفاداران باشند و بمانند. در شرایطی که مرد او این حرمت را برای مونس خود قائل نیست و مدام او "زن" بازیچه و بازنده ی هوسبازی مرد منفور و خدمتگذار نفس هار خود خواه خود است، می شود؟ و تازه در صورت «استیصال و نافرمانی چند زن از این بی قانونی، بنام قانون»، حد- تاوان مرگ با شیوه ی دهشتناک سنگسار را دارد، که اغلب قربانیان آن یا "رجیم" زنانی هستند، در چنین

شرایط نفرت انگیز و نا هماهنگ جنسی - که در صورت سرپیچی از این بی عدالتی، طعم عدالت ضربات سنگ های کشنده ی جهالت با حکم بخشی از همان مردان خدا را - که مرزی در داشتن سکن همیزان تمول و بی اخلاقی ندارند را در مراسم حیوانی سنگسار می چشند.

آن هم به همراه و توسط افراد مظلوم ساده ای که خود نیز محصول تبعیض و عقب ماندگی فرهنگ فقرند! آیا این ظلم صریح نیست؟ من که در آن کمترین توان و نشان اخلاقی نمی بینم که حتی باشد بر تعهد پاک روابط زن "عافل" در چنین خانواده هائی. همچنین دلیلی نمی یابم برای حفظ آبروی قلم و بردباری آن، هیچ بهانه ای برای پرهیز از تشریح زشت این تابو و تناقض حقوقی و عدم تصریح این نابرابری بیمار، تحقیر منزلت این قوانین سمی و خانمان برانداز. بایستی احساس ننگ و شرم کرد به این رجحان یکسویه ی مردسالار!

البته من واقف هستم که این ناسازگاری ها و عدم استعداد انطباق ادیان مردسالار با حقوق نیم جمعیت جهان و بیگانگی هنوز آنها در برابر حق مسلم زن و حمایت از مرد و بویژه در این مورد مشخص "تبعیض جنسی و جنسی و گریز نبود عدالت ارزش دهی و گذاری" تنها شامل اسلام نیست! بلکه در دیگر ادیان و بخصوص با تفاوت هائی در ادیان ابراهیمی، یهودیت و مسیحیت نیز این تناقضات حقوقی بین زن و مرد وجود دارند و حتا در یهودیت بخش هائی از حقوق زن نسبت به مرد، شدیدتر زیر ضرب و اجحاف از مسیحیان تند رو کاتولیک قرار دارد. با این وجود یقین بدانیم که این قوانین بد و مطلقن مردسالار آن هم در این ابعاد گسترده و قانونی، فقط در انحصار "جهان اسلام و برای مرد مسلمان است [[ البته - منهای استثناء بازار پر رونق اقتصاد آزاد سکن، که پوشش درآمد خصوصی و حمایت دولت از اقتصاد خدمات، سود ده هنگفت بازار را دارد، و نه برخلاف این چرخه ی تأیید سکن دینی! ]]. در عرضه خدمت و تأمین و تعمیم هر چه بیشتر و متنوع تر وی عقوبت قوانین جزای سکن و "خیانت به همسر" و تفریح و تطویر دریای سکن، حتا بنا به شنیده، حرم سرانی شدن دنیای مردان متمول و زنباره ی مسلمان. هرزه وی حیاست که توسط نوعی های خود آنها، این قوانین رجم و... تدوین و بدون تسای نگاشته شده است.

این اشخاص: باتوان ثروت و حکم آزاد دولت و حمایت قوانین الهی، مجاز به حق خرید ناجوانمردانه ی جسم و احساس و آمال و آرزوهای دختران فقیر جوان می شوند، که هر کدام ار آنها، در رویا ها ی خود ملکه ی شهسواران کاخ های رفیع عشق و شیفتگی هستند که: به نگاه، و روزی با نا باوری تمام به تصاحب یک مرد هرزه و اغلب پیر که نص صریح قرآن داشتن چند همسری را رسمی و حق اینگونه مردان می داند، بر ویرانه ی آن خیال های معصوم، به بستر دیوان و دزدان مقاریان جنسی پرتاب می شوند. و این شرایط و امکان در ولایت اوست و در صورت دوری از زوجه و دیدار حق نا محدود صیغه را نیز به میزان توان مالی و طعم جنسی می تواند داشته باشد. بطور کلی فحشا و صیغه پدیده های تشریفاتی پروپا قرص مردان مرفه جهان است و مشتریان این دکان ها اغلب مردانی هستند که تعهد اخلاقی و باور به تربیت جنسی مرد ندارند، و زن راز بعد زناشویی او می بینند و نه بیشتر.

هینلر می گفت «هر آنگاه و آنجا که زنان ارزش پیدا کنند مردان بی ارزش می شوند» مناسبات غلط فرهنگ تبعیض جنسی و جنسیتی اسلامی. از این دوگراییش منحرف و بسبار بیمار «تعدد زوجه و صیغه» در مقابل خواست بحق و شرافت مندانه تک همسری دفاع می کند. اما درد بزرگ در اینجاست که شعور منادیان اخلاق، سیرت و صورت پاک و معنویات اسلام برابری خواه و رهائی بخش، هنوز که هنوز است نمی پذیرند که این روش، پست و مزاحم انسان و کرامت و الای زن است.

ببینید دردوره حکومت اسلام شیعه در ایران خودمان، چقدر بازار صادرات و فروش دختران نگون بخت جوان به کشور های حاشیه ای و شیخ نشین های ثروتمند عرب رواج و نسبت به اغلب کشور های غربی، دختران این دیار ناچار به قبول این تجارت بی شرمانه ی تن فروشی شده و عوامل نیرو های دولتی و همکاری آنها با سازمان های قاچاق سکن، فعال شده اند. این شرم و سرشکستگی بر چهره ملوث ایران ناشی از چیست؟ مگر نه از قوانین عصر صحرا نشینی رژیم و فقر فرهنگ فسیل شده ی قوانین قضا و عدم عدالت اقتصادی موجود همه جانبه آن است، که منابع تولید و باز تولید سرشار بخش اصلی لطمات و فساد، گسترده ی امروز ایران را شده است.

نجات و رهائی از این زندگی سخت و ناهمگون که ساخته و پرداخته ی یک مشت آدم از دنیا بی خیر است، تنها یک راه دارد و آن به زیر کشیدن این

بقیه در صفحه: 14

## نگاهی به بازنه‌دیشی مسائل ملی در ایران (بخش اول)

جلیل احمد جیدرفی

### آنکه حقیقت را نمی بیند کور است و آنکه می بیند و انکار می کند تبه‌کار است (برتولت برشت)

در شرایط حاضر کشورمان، لازمه طرح بازنه‌دیشی به مسئله‌ی ملی، بدلیل جایگاه ویژه عناصر ملی و حل آن و ارتباط ناگسستگی اش با دموکراسی در راستای پاسخگویی به مسائل جنبش تعمیق یافته کنونی معنی خاص می یابد. نگاه همه جانبه به این مقوله از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. چرا که بازپرداختن بیشتر بدان می تواند اهمیت آنرا از زوایای مختلف برجسته نماید. هر چند هنوز گرایشات معینی از نیروهای چپ و همچنین گروه‌های مدعی ترفیخواهی، یا نخواستند و یا نتوانستند اهمیت ارتباط مسئله ملی و دموکراسی را بدرستی دریابند و برای آن پاسخ ضروری منظور دارند. حساسیت و ویژه‌گی این ارتباط به همان اندازه خود مسئله ملی مهم و قابل بحث است. می توان با طرح و بست این مسئله به بسیاری از پرسش های امروزه فردای جنبش مردم ایران پاسخ داد.

از نظر من؛ می شود با طرح پیوند حل مسئله ملی و جنبش آزادیخواهی و سیاسی در ایران و گره خوردن آن با جنبش مطالباتی و عمق یافته‌ی مبارزات کارگران و زحمتکشان کشورمان، افق گسترده تر و شفاف تری را پیش پای جنبش آزادیخواهان مردم ما قرار داد.

گام اول، پذیرش موجودیت ملیت ها در جغرافیای ایران است و همچنین وقوف به این نکته که هرملتی با فرهنگ - زبان- هنر و آداب و رسوم خاص خود تعریف می شود.

نیک می دانیم؛ اگر نیازی به تنوع و تکثر زبان و فرهنگ نبود، ماهیت وجودی سازمان عریض و طویلی مانند سازمان یونسکو زیر سوال می رفت و اینهمه تلاش و هزینه برای سرپا نگاه داشتن یک فرهنگ و یا یک زبان و کمتر از آن حتی یک آئین ساده از جانب یونسکو بیهوده و بی ثمر می بود. هرساله از جانب همین نهاد جهانی، برای نگهداری چندین قطعه سنگ متعلق به دو هزار سال پیش روزانه هزاران نفر به کار گرفته می شوند و هزاران دلار هزینه می شود. حال چگونه می توان چندین ملت، چندین زبان و چندین فرهنگ غنی و گرانقدر را که ریشه‌ای چند هزارساله دارند را این چنین با شقاوت و بیرحمی نپدیده گرفت. و یا شاهد نابودی عمدی و تدریجی این فرهنگ های غنی و رنگارنگ بود و دم برنیاورد؟ آیا این فرهنگها و زبانهای چندین هزارساله‌ی موجود و زنده به اندازه‌ی حتی چند تکه سنگ هم ارزش پاسداری و نگاهداری ندارند؟

در کشور ما برای ثبت یک امام زاده‌ی مجهول در "فهرست جهانی سازمان یونسکو" اینهمه هزینه و تلاش دیپلماتیک صورت می پذیرد، اما آثار تاریخی چند هزارساله در معرض تخریب قرار می گیرند و ملتی که آنرا ساخته است، ملت به حساب نمی آید. هزینه های سرسام آوری از جانب همین مردم برای استخدام مورخین مزدور خود در نظر گرفته می شود تا پیشینه‌ی این فرهنگ ها را زیر سوال برده و از چهره‌ی تاریخ حذف کنند. بجای حل مسئله، سعی در پاک کردن صورت مسئله می کنند. برآستی چرا این اتفاقات تنها در کشور ما و در جهان پیرامونی رخ می دهد؟

متأسفانه اکثر قریب باتفاق گرایشات چپ و راست چشم خود را به این واقعیت عریان بسته اند. دلیل این موضع از جانب ایشان "مصالح ملی کلیت کشور ایران" نامیده می شود. یا به عبارتی (عظمت طلبی). همان مصالحتی که رژیم اسلامی با تکیه به آن کمر به نابودی ملیت ها بسته است. عظمت طلبی این گرایشات با عظمت طلبی جمهوری اسلامی همسو گردیده است. جالب است بدانیم دقیقاً به همان دلیلی که رژیم سعی در نابودی این فرهنگها دارد، گرایشات فوق نیز به همان دلیل این نابودی را تا نید می کنند. حتی کوچکترین اعتراض را برای درخواست ابتدائی ترین حقوق انسانی که خواندن و نوشتن به زبان مادری ست را بر نمی تابند. در عین حال دموکراسی می خواهند و خود را از آذیخواه و عدالت طلب می نامند!

لازم می دانم مرزبندی خود را با "تجزیه طلبی صرف در شرایط امروزین کشورمان روشن نمایم. این مسیر انحرافی پتانسیل نهفته در جنبش ملی را به هدر داده و نه تنها این حرکت را از همسوئی و پیوند با جنبش سراسری مردم ایران بر علیه دیکتاتوری فاشیستی مذهبی حاکم بازمی دارد (مانند انفعال جنبش ملی در خیزش عظیم سال ۸۸) بلکه مانعی بزرگ در راه حرکت جنبش ملی بسوی دموکراسی بحساب می آید.

چا دارد چند سطر با اختصار به مقوله فرهنگ و زبان که بنوعی نقش مکمل هم را ایفا می کنند، بپردازم تا اهمیت آن در طرح مسئله‌ی ملیت ها و ارتباط آن با مقوله‌ی دموکراسی و بحث استقرار آن در کشورمان بیش از پیش روشنتر گردد: زبان مادری مانند سلاحی ست که اگر از کسی گرفته شود او را بی دفاع می کند. (چنگیز اویتماثف)

زبان هر ملت ریشه‌ی پیوندی است با هویت، تاریخ و فرهنگ آن ملت. زبان، معرف و شناسنامه‌ی یک فرهنگ است. اگر ملتی زبان خود را حفظ کند، به آن تکامل ببخشد، گسترشش دهد، می تواند در مقابل هجوم فرهنگی بیگانه ایستاده‌گی کرده و هویت فرهنگی خود را حفظ کند. هرچه این هجوم گسترده باشد، زبان بصورت خود کار باز شده، گسترده شده و فرهنگ مهاجم را در خود هضم می کند، بهی آنکه خدشه‌ای جدی و موثر به فرهنگ آن ملت وارد شود. گسترش صحیح زبان نه تنها منفی نیست بلکه راه رابه غنای فرهنگی، و پیشرفت اجتماعی و اقتصادی یک ملت هموارتر می کند. ضرورتاً! راز دوام این ابزار ضروری بشر، همه در ظرفیت ذاتی و بالای آن و استعداد سرشارش برای شکوفا شدن، نهفته است.

از دیرباز، کشورهای استعمارگر بعد از تسلط کامل فیزیکی بر ملت یک سرزمین، زبان و فرهنگ خود را به آن مستعمره، تحمیل و تزیق می کردند و در این راه آنان عموماً موفق می شدند. این موثرترین شیوه و کارترین حربه‌ی استعمار بر یک ملت یک مستعمره بود. چرا که آن ملت را از درون خلع سلاح کرده و روح آن ملت را قیضه‌ی فرهنگی نموده و به جای آن زبان و فرهنگ و آداب و رسوم خود را مانند سمی مهلک بر پیکر آن ملت تزیق کرده و ملت مستعمره را بی هویت و از درون پوچ می کردند. و به مرور تسلط کامل خود بر آن ملت را تداوم بخشیده و ثروتمندان را به تاراج می بردند. و این شیوه هم اکنون نیز با شکل جدیدتر و موثرتر، از طرف استعمارانو، بدون تهاجم فیزیکی اعمال می شود. هم اینان از تکنولوژی مدرن کنونی نیز به عنوان وسیله‌ی کار، برای پیش برد اهداف خود استفاده‌ی بسیاری می برند. وسیله‌ی که هیچ سپری به جز یک فرهنگ غنی و یک زبان متکامل نمی تواند در مقابل آن ایستادگی کند. و فرهنگ مهاجم را نفی دیالکتیکی کرده و نتیجه‌ی ای ثمر بخش را عاید ملتش کند. اما غالباً فرهنگهای مهاجم، که به ابزارهای جدید هم مجهز هستند، در این نبرد نابرابر پیروز می شوند.

در زمینه همین تهاجم نواستعماری می توان گفت: اگر در جنگی هزینه جانی یا مالی به مردمی تحمیل شود، قابل جبران و ترمیم خواهد بود اما لطمات تهاجم گسترده‌ی یک فرهنگ مهاجم شاید قریباً قابل ترمیم نباشد. بر ویرانه های جنگ می توان بناهای جدید ساخت، اما بر ویرانی فرهنگ بنایی نمی شود ساخت، یا اگر بشود، سالهای بس دور و دراز و ملتی بس پرکار و پر تلاش لازم است. البته فرهنگ احیا شده‌ی جدید، همانی نخواهد شد که می توانست باشد. نمونه‌های زیادی از ملتی که به خاطر چنین خیانتی نابود شده و درون یک ملت بیگانه حل شده اند، وجود دارد. اگر نیازی به این تنوع و تکثر نبود، ملت‌های جهان همه به یک زبان صحبت می کردند. و یک فرهنگ واحد داشتند. و لازم نبود سازمان یونسکو این همه تلاش برای جلوگیری از نابودی یک فرهنگ و حتی یک آئین را در دستور کار خود قرار دهد. و این همه هزینه صرف سرپا نگه داشتن یک فرهنگ در حال انحزار کند.

در سرزمین ما ایران نیز ملیت های مختلف قریباًست که از این ستم رنج می برند و آماج چنین حملاتی بوده و هستند. اما هنوز توانسته اند بنوعی خود را سرپا نگه دارند. یکی از دلایل آن دیرینه‌گی فرهنگی این ملیت ها و دلیل دیگر گسترده‌گی زبان این ملیت هاست. اما این تهاجمات لطمات بسیاری به فرهنگ و هویت ملیت ها وارد کرده است که وارد شدن به این بحث، از حوصله‌ی این مقاله خارج است.

از فردای بعد شکست انقلاب بهمن ۵۷ و ظهور تدریجی فاشیسم مذهبی در کشورمان، قریب به تمامی احزاب و گروههای سیاسی مخالف با فاشیسم مذهبی حاکم، با گرایشات مختلف، خواهان استقرار یک حکومت دموکراتیک در ایران بوده و هستند. بخش وسیعی از این نیروها در تحقق شعار "استقرار دموکراسی" با هم مشترکند. اما در عمل و یاد برنامه های خود هر کدام از منظر متفاوت به ارتباط دموکراسی با حقوق ملیت ها نگاه کرده اند. تحلیل یک به یک برنامه های این گرایشات متفاوت، نشان می دهد که فاصله و تفاوت فاحشی بین دموکراسی در شعار و دموکراسی در عمل برنامه های گرایشات فوق وجود دارد. اولین تناقض بین شعار و عمل در برنامه های اکثر گرایشات خواهان برقراری دموکراسی در ایران در این نکته نهفته است. چگونه می توان ادعای استقرار دموکراسی و آزادی را در سرزمینی داشت که اکثریت مردم آن سرزمین از اولیبه ترین حقوق خویش محروم باشند. آیا حق برخورداری مردم یک سرزمین از حقوق یکسان اجتماعی از اهداف و برنامه‌ی اولیبه‌ی دموکراسی نیست؟ اگر هست، پس چگونه است حقوق ملیت ها، که از جنس دموکراسی خواهی است از برنامه‌ی ارائه داده شده‌ی اکثر قریب به اتفاق گرایشات چپ و راست حذف گردیده است؟ همه این احزاب و سازمان ها در برابر این سوال اساسی باید پاسخگو باشند: یک برنامه‌ی ناقص و نیم بند با اهداف دموکراتیک می توان دموکراسی را در یک کشور مستقر کرد؟ به باور من، پذیرش حل مسئله‌ی و مشکلات ملی "سنگ محک" گرایشات خواهان استقرار دموکراسی در ایران است.



چرا که مسئله ی ملی وحل این مسئله اساسا، ارتباطی تنگاتنگ با مفهوم دموکراسی و استقرار آن در کشورمان دارد. عدم توجه به مسئله ی ملی بزرگترین و مهمترین مانع در برابر استقرار دموکراسی در ایران است. بدون پرداختن جدی به این مسئله، هرگز نمی توان از دموکراسی و استقرار آن در کشورمان دفاع نمود. لاپوشانی این مسئله، و یا پاک کردن صورت مسئله، اگر یک خطای عمد سیاسی نباشد، نوعی هالوگری سیاسی است. این زخم چرکین یقیناً جانی سرباز خواهد کرد و بوی تعفن آن مشام مدعیان آزادیخواهی و دموکراسی طلبی را آزار داده و عاقبت رسوایشان خواهد کرد. هیچ حزب و یا گرایش سیاسی خواهان استقرار دموکراسی در ایران، هرگز نمی تواند گریبان خود را از چنگ مسئله ی ملی رها کند، و یا از آن فرار کند. زیرا دموکراسی در ایران، بدون حل مسئله ملی، نه جای بحث خواهد داشت و نه مفهوم مادی!!

در این که هیچکس نمی تواند موجودیت ملیت های ساکن ایران اعم از (کرد- ترک - ترکمن- بلوچ- عرب- لر) را منکر شود، شکی نیست. انانی که منکر وجود این جغرافیای واقعی در کشور ایران اند، بر آنان حرجی نیست. اما بین گرایشهای مختلف، بر سر این واقعیت عریان که ملیت ها، همواره تحت سیطره ی وحمله مداوم فرهنگ ملت غالب بوده و در معرض نابرابری اقتصادی، اجتماعی و سیاسی به حیات خود ادامه می دهند، اختلاف نظر وجود دارد. این ملیت ها همواره خواسته های برحقشان، از جانب حاکمان، با گلوله و کشتار، سرکوب و تحقیر، استهزا و توهین، پاسخ داده شده است. بر سر این حقیقت که حق تعیین سرنوشت ملیت ها، حق مسلم آنهاست، مخالفت های آشکاری دیده می شود. حتی اغلب جریانهای لیبرالی و آزادیخواه مخالف فاشیسم مذهبی حاکم نیز، خواهان ایرانی با تمامیت ارضی (گرایش افراطی و عظمت طلبانه) بدون نادیده گرفتن حقوق و موجودیت ملیت ها و اصولا به مسئله ی ملیت ها مشکل دارند و بنوعی از طرح کردن این مسئله ابا داشته و عموماً با مخالف طرح این واقعیت موجود هستند و یا مواضعی غیر شفاف و دوپهلوی اتخاذ می کنند. حتی برخی جریانهای چپ نیز، این سیاست غیر شفاف و دوپهلوی را دنبال کرده و طرح این معضل را به بعد از سرنگونی جمهوری اسلامی واگذار می کنند که موضعی کاملاً غیر علمی و انتزاعی است و با اصول و مبانی چپ و خاصه تحقق دموکراسی مغایر است.

اصلاح طلبان نیز چه در زمان قدرت و چه اکنون نتوانسته اند موضعی شفاف و یا حتی نسبتاً مترقی هم در قبال این معضل اتخاذ کنند. برخی از ایندولولگیهای اصلاح طلب مانند عباس عبدی، جلالی پور، حجابیان و... در مصاحبه های خود فعالان مدنی و هویت طلبان را از دم تیغ باصطلاح اصلاح طلبی خود می گذرانند و حتی کمترین خواسته ی ملی را با تهمت تجزیه طلبی و خیانت جواب داده و اصلاً "طرح مسئله ملی حریمی ممنوعه برای یکایک آنان محسوب می شده و می شود. بطور مثال: آنها حرکتهای دانشجویی تیر ماه/تیرپرزرا که حرکتی هماهنگ با تهران بود و منجر به کشته و زخمی شدن تعدادی زیادی از دانشجویان دانشگاه تبریز شد، دانشجویانی از سراسر ایران که جرمشان درس خواندن در دانشگاه تبریز بود، را تحت پوشش خبری قرار نداده و حتی این حرکت عظیم را سانسور خبری کردند. بطوری که "جلالی پور" اخیراً به این مسئله اعتراف و دلیل این کار را منزوی کردن تجزیه طلبان تعریف کرد!! که عذر بدتر از گناه بود و بیشتر به یک جوک سیاسی شبیه است.

میرحسین موسوی تنها در بیانیه اخیر خود، گریزی کم رنگ به مسئله ی "قوم" یا نه "ملل" زده که آنهم بدلیل تعمیق یافته گی جنبش ضد دیکتاتوری و ضد فاشیستی اخیر بوده که به وی تحمیل گشته است. هر چند بحث ایالتیهای فدرال بیشتر و در مقطع تبلیغات انتخاباتی محسن رضایی در برنامه اش گنجانده شده بود و موسوی نیز این طرح را به نوعی دیگر در مناظره اش مطرح کرد. بحث ایالتیهای فدرال اقتصادی مانند منطقه ی آزاد کیش در حوزه های مختلف اقتصادی و اجتماعی کارکرد منفی خود را تا به امروز به اثبات رسانده است و تکرار آن کاملاً "مبهم و ناقص و انتزاعی است و تنها شعاری انتخاباتی برای کسب آراء قومیتها بود و بس. چرا که شرایط ایران به گونه ایست که نمایندگان بورژوازی نه توان و نه صلاحیت اعطای خودمختاری به ملیت ها را دارند. دلیل این امر نیز بخاطر تضاد منافع خود با کیفیت خودمختاری، که اصولاً این مسئله به بازدهی سرمایه در مراکز انباشت و ساختار تولید در سیستم سرمایه داری، که سیستم غالب در کشورمان است برمی گردد و صلاحیت این اعطای، قیلاً از هر مرجعی، توسط موکلین واقعی اصلاح طلبان که طبقه بورژوازیست زیر سوال خواهد رفت. این تضاد روشن منافع طبقاتی نه فقط به اصلاح طلبان بلکه به دیگر جریانهای مدعی آزادیخواهی به دلیل خواستگاه طبقاتی، که باورمندی معینی هم به مسئله ی ملیت ها دارند، اجازه حل این مسئله را نخواهد داد. لذا بدلیل چنین نگرشی همه این جریانهای موضوع خودمختاری را به بعد از استقرار دموکراسی در ایران موکول کرده به خیال خود، گریبان خویش را با شعارهای دروغین

حفظ میهن- خاک - تمامیت ارضی و غیره... از دست فعالین مدنی آزاد می کنند. بیان این امر بمعنی نادیده گرفتن نقش ویژه ی ملیت ها در استقرار دموکراسی چه قبل و چه بعد از آن است. همانگونه که بیشتر یاد آور شدیم، حل مسئله ی ملیت ها کلید طلایی استقرار دموکراسی در ایران است. در بخش بعدی این موضوع را بیشتر خواهیم شکافت. ( ادامه دارد ... )

مرداد ۱۳۸۹

### ضرورت بازاندیشی مسائل ملی و دموکراسی در ایران (بخش دوم)

اگر واقعیتها به صورت مسئله نگاه کنیم، درمی یابیم حل مسئله ملیت ها کلید استقرار دموکراسی در ایران است و تنها نیروی که می تواند این کلید را بکارگیرد، پتانسیل و ظرفیت طبقاتی نهفته در فاعل تاریخ یعنی طبقه ی کارگر است. چرا که حل موضوع ملیت ها می تواند و حتماً درصاف بورژوازی، شکاف ایجاد کند. و این بیش از هر چیز بدلیل تحمیل پراکنده گی سرمایه به صاحبان آنست، (به همین دلیل معتمد در نقطه ای، بورژوازی به ملیت ها خیانت خواهد کرد) که این تازه شروع انحراف خواهد بود حادثه ای که بعد از انقلاب ۵۷ نیز این اتفاق افتاد.

متأسفانه بخش معینی از نیروهای چپ بنوعی منکر وجود ملیت های مختلف و جغرافیای ایرانند و بخش دیگری نیز هنوز آنطور که باید، شکافتن و پرداختن به این مسئله را، که اولویت آن، نقش مکمل مبارزات تشکل یافته طبقه کارگر را بازی می کند، را، هنوز در دستور کار خود قرار نداده و بخشا در ادبیات خود، منکر موجودیت ملت ها در ایرانند و پرداختن به آنرا دامن زدن به مباحث قومی و قبیله ای یاد می کنند. همین گرایشها عموماً بصورت مجرد تحولات مناطق مورد بحث در جغرافیای ایران را به غیر از خطه " کردستان " راحاشیه ای و غیر ضرور قلمداد می کنند. وحل و فصل مسئله ی ملی رانه تنها به بعد از استقرار سوسیالیسم بلکه در برشی، جنگ غیر طبقاتی می بینند و پرداختن به آنرا به محشر حواله می دهند. همراهی با چنین نگرشی اشتباهی، فاحش و تاریخی است. چرا که مسئله ی ملیت ها اکنون می تواند با خواستهای مطالباتی طبقه کارگر پیوند خورده و مطرح شود و به یکی از اهداف جنبش کارگری تبدیل شود. چرا که این خواسته ی دموکراتیک نه تنها هیچگونه مغایرتی با منافع طبقاتی کارگران و زحمتکشان ندارد بلکه در اولویت قراردادن آن، در کنار اهداف مهم جنبش کارگری، می تواند و یقیناً بخش عظیمی از زحمتکشان رنج دیده ملیت های تحت ستم مضاعف رافعالتز کرده و به زیر پرچم سرخ خود بکشد. و این نیروی عظیم که اکنون بدلیل پراکنده گی و حتی انحراف عملاً به هدر می رود. باور و اعتقاد بدان، می تواند نقش مهمی را در تثبیت رهبری طبقه کارگر بعنوان پرچمدار راستین آزادی مردم ستمدیده ایران، ایفا کند. وقوف بر اهمیت این نقش، وظیفه خطیر و سنگینی را بدوش گرایشها چپ می گذارد و کالبد شکافی و تحلیل موشکافانه و مسئولانه مسئله خودمختاری ملیت های تحت ستم می تواند گامی مؤثر در جهت پیشبرد اهداف مبارزاتی طبقه کارگر بوده و یابی جدید را بروی بحثهای زیر ساختی این موضوع گشوده و خط و نشان دهد. هیچ رهبری مدعیان استقرار دموکراسی در ایران بوجود آورد. نشان دهد هیچ رهبری بجز طبقه کارگر نمی تواند آزادی - برابری و دموکراسی واقعی را در ایران مستقر سازد تا همه خلقهای ایران بتوانند از آزادی و برابری و حقوق اجتماعی یکسان برخوردار شوند.

اکنون موانعی چند می خواهد جنبش ملی را از مسیر درستش منحرف کند. تا حدودی هم موفق بوده است:

واقعیت اینست که ستمی که در طول سالیان دراز و متمدای بر ملل ایرانی رفته است و مواضع منفعلانه ای که اکثر قریب به اتفاق گرایشها متفاوت سیاسی راست و چپ، در قبال این ستم مضاعف اتخاذ کرده اند، باعث رشد گروههای منحرف تجزیه طلب و عظمت طلب و شوونیستی شده، که بشدت بحث جدانی و تجزیه را دنبال می کنند و فعالیت و توجه ویژه و مستمر امپریالیسم امریکای سرمایه داری جهانی به این مسئله، گواه این ادعاست. ظاهر آن زودتر از احزاب و گروههای سیاسی مخالف فاشیسم حاکم بر ایران، متوجه نقش کلیدی ملیت ها در آینده ایران شده و پاشنه آشیل فاشیسم را شناخته اند و سرمایه گذاری وسیع آنان در به انحراف کشیدن مبارزات حق طلبانه ی ملیت های تحت ستم مضاعف، مبین این واقعیت است که آنان به حساسیت این موضوع واقف شده اند و فهمیده اند که باید با منحرف کردن مسیر مبارزاتی و پاسخ گرفتن خواستهای واقعی ملیت های تحت ستم مضاعف، از هوسوئی تدریجی و پیوند آتی این جنبش با مبارزات تشکل یافته توده کارگران ایران جلوگیری بعمل آید. هم اینان دانسته اند که جنبش مطالبه خواهی ملیت ها فعلاً "در انفعال است. و ظاهر آن" بدون راهبری مؤثر و متشکل در حرکت است. آنان بخوبی می دانند که این نیروی عظیم چه کارها که می تواند انجام دهد. اما انگار فقط آنان می دانند و بس. اگر تحرکات و فعالیت مستمر امریکا را در مناطق فوق دنبال کنیم، خواهیم دریافت که آنان تا چه حد در منطقه نفوذ پیدا کرده اند و بشدت و با تمام قوای در اختیارشان، استراتژی خود را دنبال می کنند.

نقش مودیانه و خیانت کارانه ی برخی کشورهای همسایه را هم نمی توان در این مورد نادیده گرفت. دیپلماسی در سایه ی این کشورها نیز از استقرار دموکراسی و تحقق دریافت حقوق ملیت ها بیمناک است. بهمین دلیل است که علاوه بر حمایت کامل از تجزیه طلبان و عظمت خواهان، ساپورت امنیتی و اقتصادی - سیاسی آنان، در وارد کردن فشار و آزار پناهجویان سیاسی و روزنامه نگاران فراری به صورت غیر مستقیم با دولت ایران همکاری می کنند. علت این استراتژی به بیم و هراس آنان در استقرار دموکراسی، مخصوصاً "بدست یک حاکمیت مردمی و توده ای و اعطای حقوق اولیه ی به ملیت های تحت ستم، برمی گردد. چرا که الگویی این چنینی در آینده می تواند آنان را در تقابل جدی تر و چالشی حاد با قومیت های هم نژاد و هم زبان ایرانی قرار دهد و تثبیت حاکمیت آنان را به خطر بیندازد. و آنان در همسویی با آمریکا با تقویت ناسیونال شوونیست های جدائی طلب، همچنین به اختلافات بین قومیت ها، مانند درگیری های ژورنالیستی- فیزیکی و گاهی مسلحانه کردها و آذربایجان و بلوچ ها، دامن زده و سیاست و منافع خود را دنبال می کنند.

در این میان رژیم نیز دست بکار توطئه شده و با درک شرایط حساس کنونی ایران، سعی در ایجاد تفرقه در بین ملیت ها است. و بشدت در این زمینه فعالیت میکند.

می بینیم که حساسیت و اهمیت مسئله ی ملی تا چه حد و اندازه ایست که آمریکا، برخی کشورهای همسایه، جمهوری اسلامی- و تجزیه طلبان همگی در یک مسیر قرار گرفته اند تا مانع از برجسته شدن مسئله ی ملی در کانال درست مبارزاتی خود باشند. تا دموکراسی نتواند در ایران استقرار یابد. تا جنبش ملی منفعیل شده و بجای حرکت در مسیر دموکراسی، به مانعی در راه استقرار دموکراسی می شود. تا بدین شکل دست نیروهای چپ از این جنبش کوتاه گردد. تا جنبش کارگری از چنین نیروی عظیمی محروم گردد.

موارد بالا موضوعاتی دیگر که حتماً جای آنها در این مقاله خالیست به نظر نگارنده مسئولیت سنگینی را از نیروهای مترقی طلب می نماید. اکنون که جنبش تعمیق یافته ی مردم ایران و بخصوص مبارزات تشکلی یافته طبقه کارگر وارد عرصه ی جدید و حساسی شده است، بر جنبش چپ و ترقیخواه ایران است که با تمام قوای خود زمینه های پیوند این جنبش با مبارزات کلیه طلبانی ی ملیت ها را فراهم آورد. این کار ممکن نمی شود، مگر با کالبد شکافی دقیق و مطالعه تمامی جوانب این موضوع، ارتباط با جریان های مترقی هویت طلب و طرفدار حقوق ملیت ها، گشودن باب سلسله بحث های تئوریک در این رابطه و تدوین برنامه ی شفاف و عملی در این زمینه. می شود با ایجاد ارتباط با جریان های فرهنگی هویت طلب و تشکلهای کارگری در مناطق مورد بحث، که همزمان دو هدف مطالباتی- حل مشکلات ملی را توأمان دنبال می کنند و تشکلهای بسیار فعال دانشجویی که بخش اعظم بار فکری و تئوریک مطالبات قومی بردوش آنهاست، پل ارتباطی بین قومیت های مختلف ایجاد کرد. تا با هماهنگی بیشتر، هریک از آنان به سهم خویش بتوانند مسیر راستین مبارزاتی خود را باز یابند. اگر بشود به این مهم دست پیدا کرد. می شود تخم نفاق را که بیگانگان در بین بعضی از مناطق فوق کاشته اند را بی اثر کرده و تجزیه طلبان را به انزوا کشاند. چنانچه چنین اتحاد یا اتفاقی بین ملیت ها پدید آید و خواسته های آنان بصورت واحد دنبال شود:

اولاً: واکنش هایی که در برابر جنایت های فاشیسم مذهبی حاکم از خود نشان می دهند، هماهنگ می شود.

دوماً: ازجالت انزوا ی سیاسی در آمده و فعالانه تر در حرکت های اجتماعی و سیاسی درون کشور شرکت جسته و نقش موثر و چشمگیری در سقوط سیستم فاشیستی - مذهبی رژیم حاکم ایفا خواهند کرد.

سوماً: نتیجه ی چنین اتفاقی به مرور متعالی گشته و به پیوند مستحکم کارگران و فعالان همه جنبش های اجتماعی زنان - دانشجویان - تهیدستان شهری و روستایی مناطق فوق تسریع یابد. مثلاً "اگر اعتصابی در کردستان صورت گرفت بلافاصله نیمی از کشور را فرا خواهد گرفت. خواسته های مطالباتی کارگران و زحمت کشان گسترده تر، هماهنگ تر و طبعاً "موثر تر خواهد بود. طبعاً" نفوذ آمریکا و متحدانش در کشورمان کم رنگ تر و کم اثر تر خواهد شد. نفوذی که در آینده و حتی بعد از سرنگونی فاشیسم حاکم مشکلات زیادی را در مسیر استقرار دموکراسی و سوسیالیسم در کشورمان پدید خواهد آورد. و در نهایت پروسه ی فدراتی شدن کشورمان بدلیل کار مشترک و تجربه ی مبارزاتی مشترک سهل الوقوع تر و پیخته تر خواهد بود.

اگر رها شدن مسئله ی ملی و ندیده شدنش از جانب نیروهای ترقیخواه و دموکراسی طلب و دید انحرافی بخشی از گرایش های چپ به مسئله ی ملی و فشار مضاعف به ملیت ها (چه سرکوب رژیم و چه نفی و تحقیر و تحریف از جانب ناسیونالیست های ملیت غالب و عظمت طلبان) باعث رشد ناسیونال شوونیسم و تجزیه طلبی تا به امروز گردیده است. ادامه ی همین روند استقرار دموکراسی در فدای ایران را به خطر خواهد انداخت.

بعقیده ی من باید دوباره مسئله ی ملی را تحلیل و تعریف کرد. آنانکه موجودیت و حق ملیت ها را به دلیل مصلحت و یا منافع طبقاتی و یا منافع گروهی زیر پا می گذارند و به ادامه روند معکوس کنونی کمک می کنند، خیانتی بزرگ را دانسته یا ندانسته در حق ایران و همه مردمش مرتکب می شوند.

مخالفین و انکارکنندگان مسئله ملی باید بدانند؛ اگر وضع به همین منوال پیش برود، دیگر کشوری نخواهد ماند تا ملیت ها ی موجود در جغرافیای ایران را فدای آن کنند و یا بخواهند دموکراسی ایجاد کنند. اگر اکنون این خطر درک و جدی گرفته شود، مسئله ی ملی می تواند مهمترین نقطه ی اشتراک همه ی گرایش های مترقی در راه اعتلای مبارزه برای سرنگونی فاشیسم مذهبی حاکم باشد. (پایان) مرداد ۱۳۸۹

## تشدید سرکوب و حمله به بهاییان

بیدادگاه های رژیم اسلامی ۷ ایرانی بهایی را به ۲۰ سال زندان محکوم کرده اند. هفت ایرانی محکوم شده فریبا کمال آبادی، جمال الدین خانجانی، عقیف نعیمی، سعید رضایی، بهروز توکلی، وحید تیزفهم و مهوش ثابت عضو گروهی بنام "ایران" بودند که سرپرستی جامعه بهایی در ایران را بر عهده دارد. ۶ تن از این محکومان از ۲۵ اردیبهشت ۱۳۸۷، و نفر هفتم، مهوش ثابت، از ۱۵ اسفند ۱۳۸۶ در بازداشت بسر میبرند. رژیم اسلامی اتهام این افراد را جاسوسی، اقدام علیه امنیت ملی و محاربه اعلام کرده است، اما مقامات رژیم همچون گذشته نه تنها مدرکی در این باره در دست ندارند بلکه حتی از اعلام اینکه دقیقاً و بر چه اساسی و بر پایه کدام اتهام این افراد به ۲۰ سال زندان محکوم شده اند فطره رفته اند. گزارشات منتشره همچنین حاکی است که تعداد بیشتری از ایرانیان بهایی در شهرهای مختلف ایران بازداشت شده، خانه های بهاییان در یک روستای مازندران تخریب شده، و در چندین شهر به گورستان بهاییان حمله و اهانت شده است.

وکلای این زندانیان بدرستی به بی اعتبار بودن این احکام اشاره کرده و حکم صادر شده را سیاسی خوانده اند. در اینکه صدور این حکم اقدامی در راستای گسترش سرکوب و فضای رعب و وحشت است تردیدی وجود ندارد. دستگاه ولایتی هراسان از جنبش ضد استبدادی مردم ایران و در تلاش برای حفظ قدرت بیش از هر زمان دیگری به سرکوب رو آورده است. متهم کردن بهاییان به جاسوسی ادامه سیاستی است که رژیم در تمام طول عمر جنایتکارانه خود دنبال کرده است؛ وابسته اعلام کردن هر اقدام اعتراضی مردم ایران به نیروها و دولت های غربی.

در کنار این اما دستگاه حاکمه در تلاش برای حفظ نظام ولایت فقیه نوک تیز حمله خود را متوجه ملیت های ساکن ایران و اقلیت های مذهبی کرده است. حمله به بهاییان ادامه حمله به کردها، بلوچ ها، اعراب، و اقلیت های مذهبی ایران است. تصور رژیم این است که سرکوب و اعدام محروم ترین و بی حق ترین بخش های جمیت ایران کمترین واکنش و اعتراض را بدنبال خواهد داشت.

موقعیت بهاییان بدلایل کاملاً روشن و شناخته شده، و از جمله بی حقی اقلیت های مذهبی در ایران و بهایی ستیزی دستگاه حاکمه ویژگی های خاص خود را دارد. در بین سال های ۵۷ تا ۶۵ بیش از ۲۰۰ بهایی در ایران اعدام شده، بسیاری بازداشت شده و یا مجبور به ترک ایران شدند. تلاش دستگاه ولایتی برای پاکسازی و حذف بهاییان همچنان ادامه دارد و تحولات اخیر حاکی از افزایش تلاش های رژیم در این راستا است. در کنار این نباید فراموش کرد که بهاییان در ایران از حق آموزش عالی، حق ایجاد موسسات آموزشی و همچنین حق کار در ادارات دولتی محروم اند.

در یک کلام بزرگترین اقلیت مذهبی ایران نه تنها مورد تبعیض آشکار قرار گرفته و می گیرند، نه تنها از ابتدایی ترین حقوق محروم اند، بلکه بطور سیستماتیک در ادبیات رسمی و رسانه های دولتی مورد حمله قرار گرفته و می گیرند و سرکوب میشوند. هیچ جنبش مبارزه برای دموکراسی در ایران نمیتواند بر این واقعیت و بر این جنایت چشم ببوشاند. دفاع از اقلیت های مذهبی در ایران نه دفاع از باورها و اعتقادات آنان، بلکه دفاع از حق برابر شهروندی، دفاع از حق ابراز عقیده و بیان و آزادی مذهب است، حقی که در این نظام سرکوب و لگد مال میشود. با حقوق سیاسی و انسانی مردم نمیتوان بشکل دستچین شده بازی کرد، و عدالت اگر کور نباشد، اگر حق برابر همه شهروندان را صرف نظر از اعتقادات مذهبی، فرهنگی و سیاسی، و صرف نظر از زبان و رنگ پوست آنان به رسمیت نشناسد، عدالت نیست. دفاع از حق زندگی، آزادی و حق برابر اقلیت های مذهبی، دفاع از آزادی است.

## دوقلوهای افغانی - پاکستانی (بخش اول)

نوشته: په په اسکویار

ترجمه: نصرالله قاضی

مذاکرات بین باراک اوباما رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا و دوقلوهای افغانی - پاکستانی (آفیک) یعنی حمیدکرزائی رئیس جمهور افغانستان و آصف علی زرداری رئیس جمهور پاکستان ضمن نشان دادن "تعهد پایدار" آمریکا برای حضورش در نشست های مربوط به جنگ فراتر از یک ملاقات فوری برای مقابله و جلوگیری از جنگ و نجات تمدن بشری بود. این ملاقات در واقع برای نام گذاری تازه و دقیقی برای "جنگ طولانی" پنتاگون صورت گرفته بود.

اوباما گفت "تعهد پایدار" قبل از هر چیز بمعنی "شکست القاعده" است و پس از مکثی کوتاه ادامه داد "همین طور حمایت از دو دولت مستقل و منتخب پاکستان و افغانستان میباشد". وقتی که دست نشانده جرج بوش در افغانستان و شوهر نخست وزیر قبلی پاکستان یعنی شوهر بی نظیربوتو "مستقل" نامیده میشوند، انسان فکر میکند که هنوز جرج بوش در کاخ سفید است.

در اثبات اعتباردموکراتیک و بی عیب و نقص خود آقای کرزائی یکی از فرماندهان طراز بالای سابق جمعیت اسلامی بنام محمد فهیم را برای معاونت ریاست جمهوری خود نامزد کرده تا در انتخابات جدید با هم مبارزه انتخاباتی را پیش ببرند. محمد فهیم با افراد مسلح خود مشکوک به قاچاق مواد مخدر بوده و بخاطر نقض مکرر حقوق بشر از سوی ناظران، مورد اعتراض واقع شده است. واضح است که کرزائی به آراء تاجیکها در انتخابات ریاست جمهوری ماه اوت ۲۰۱۰ احتیاج دارد و میدانیم که محمد فهیم تاجیک است و کرزائی پشتون میباشد.

ابراز "تأسف عمیق" هیلری کلینتون وزیر امور خارجه آمریکا پس از حمله "دقیق" هوایی به استان دورافتاده فرح در غرب افغانستان احتمالاً باعث شد که کرزائی در واشنگتن از خود بد خلقی زیادی نشان ندهد. ناظرین محلی معتقدند که در این حمله هوایی بیش از ۱۰۰ نفر افغان به آتش کشیده و کشته شدند و ۷۰ درصد آنان زن و بچه بوده اند. بافت حکومتی کلید قضیه است: دولت فاسد، نادان و ناکارآمد کرزائی که در تیول راهزنان و جنگ سالاران افغانی میباشد بازگشت طالبان را آسان تر کرده است.

جنگ تریاک اوباما

روشن است که شدیدتر شدن جنگ در تابستان امسال (۲۰۱۰) را به جنگ اوباما علیه تولید تریاک در افغانستان نسبت میدهند. بازگشت تاریخی جالبی است که امپراطوری بریتانیا که خودش افغانستان را از ایران جدا کرد خواهان اعتیاد چینی ها به تریاک بودند ولی امروز امپراطوری آمریکا خواستار عدم کشت آن توسط افغان هاست. هدف نابود کردن مزارع کشت خشخاش پشتونها در استان جنوبی هلمند یعنی مرکز تریاک جهان است. این کار جنگ بدون تبعیضی است بر علیه کشاورزان پشتون که قرنها به کشت خشخاش مشغول بوده اند. لازم به توضیح نیست که هزاران هزار از این کشاورزان به نیروهای رنگارنگ "طالبان" میپیوندند.

نابود کردن منابع درآمد شمار بزرگی از افغانهای فقیر در اصطلاح پنتاگونی آن بمعنی "قطع طالبان از منابع مالی" میباشد که از قضا "منبع عمده در آمد" برای جنگ سالاران افغانی موافق آمریکا نیز هست و آنان نمیگذارند نشان قطع شود. برنامه ریزان نابود سازی مزارع خشخاش گاهی فراموش میکنند که طالبان از میلیونهای متقی خانواده های سلطنتی- نفتی خلیج فارس و از کسانی در عربستان سعودی پول دریافت میکند. این همان عربستان سعودی است که رابرت گیت رئیس پنتاگون را به خواهش واداشته تا از طالبان حمایت نکنند. از ژانویه که اوباما کارش را شروع کرده تا بحال فشاربیرحمانه ای را بر پاکستان وارد کرده است و به پاکستان میگوید: فراموش کن که هند دشمن توست، ما میخواهیم جنگ "ما" را بجنگی: یعنی علیه طالبان و "القاعده". بنابراین باید انتظار داشت که هر کشاورز تریاک ویا هر دهقانی که تیر، خنجر یا تفنگ سرپرو زنگ زده اش را بسوی سربازان مسلح به سلاح های فوق مدرن تکان میدهد باید "تروریست" نامیده شود. این فصلی جدید از جنگ پنتاگون علیه فقیر ترین مردمان جهان است.

کارتان تمام است چون من چنین میگویم

در بخش پاکستانی افیک همه عملیات به نام ضد شورش انجام میشود. بی دلیل نیست که ژنرال پترایوس همواره میگوید "من خودم را برای سال ۲۰۱۲ آماده میکنم". ببینیم روابط عمومی پنتاگون چگونه عمل میکند. رابرت گیت به کمیته مخصوص سنا اخطار کرد که چنانچه بودجه مخصوص ۴۰۰ میلیون دلاری برای مقابله با مخالفین در پاکستان را تأیید

نکنند این جنگ که تحت فرماندهی ژنرال پترایوس پیش میرود به جانی نخواهد رسید و دولت پاکستان سقوط خواهد کرد. طبیعتاً وزیر امور خارجه هم همین ساز را میزد زیرا کلینتون هم اشاره کرد که دولت پاکستان تا 6 ماه دیگر سقوط خواهد کرد.

تاکتیک واقعی پنتاگون- پول را بده و خفه شو- در واقع همان جنگ بوش است "جنگ در مناطق تروریست زا" و علتش این است که همان سیاستهای موجود در دولت قبلی آمریکا عیناً به دولت اوباما تحویل داده شده است. حرف آخر این است که پنتاگون جنگ را پیش میبرد ولی این بار با استفاده از ارتش پاکستان.

تاکتیک پنتاگون برای مصرف داخلی یعنی برای مردم آمریکا تاکتیک ایجاد ابهام و ترس و سوءظن است. برای مثال جف مورل سخنگوی پنتاگون در باره پاکستان گفت که "پاکستان برای نظامیان آمریکایی یک منطقه جنگی بشمار نمیرسد". پس از وی آدمیرال مایک مولن و رئیس ستاد مشترک آمریکا که در سه هفته گذشته دوبار به پاکستان سفر کرده گفت که در حوزة افیک طالبان "منافع ملی ما را در منطقه و امنیت ما را در داخل آمریکا تهدید میکند". گفته آدمیرال مایک مولن در حقیقت پژواک صدای کلینتون و بوش بود که گفته اند طالبان "خطر موجود" در پاکستان است. و در پایان ژنرال پترایوس حلقه ترس و وحشت را چنین کامل میکند که با نامه ای خطاب به کمیته خدمات مسلح مجلس نمایندگان تاکید میکند که اگر طرف دو هفته ارتش پاکستان بر طالبان غلبه نکند دولت پاکستان احتمالاً سقوط خواهد کرد. مطلب فوق کنه تفکر پنتاگون و پترایوس را نشان میدهد: آنها میدانند که در دراز مدت یک دولت نظامی دیکتاتور در پاکستان برای آمریکا بهتر است. به دولت زرداری بد رستی به چشم یک دولت ساختگی نگریسته میشود. همان طور که قبلاً ژنرال مشرف آمد این بار هم پترایوس میتواند هرافسر ارتشی را به ریاست جمهوری پاکستان بگمارد البته به گفته خود پترایوس بجز رئیس ستاد مشترک پاکستان یعنی اشفق کیبانی.

این همان چیز است که اوباما در کنفرانس مطبوعاتی صدمین روز ریاست جمهوری خود بدان اشاره کرد. وی گفت "همکاریها و مشاورات جدی نظامیان با نظامیان" و کاهش کمکهای ریز و درشت به زرداری مورد نظر منظور اوباما از کمکهای ریز و درشت اشاره به دولت سست و فاقد لیاقت و عاری از حمایت مردم پاکستان بود. با توجه به شکل گفتار اوباما باید قضاوت کرد که اوباما روز قبل در واشنگتن این دعا را در گوش زرداری خوانده بوده است. اشاره به هزینه جنگی نشان دهنده ارزیابی اوباما از پاکستان است "در عین حالی که ما به حاکمیت پاکستان احترام میگذاریم باید توجه کنیم که ثبات پاکستان بامنافع استراتژیک عظیم و امنیت ملی ما رابطه دارد و ما نمیخواهیم ببینیم که با دولت شبه نظامی که مسلح به نیروی اتمی است رویرو هستیم". "حاکمیت پاکستان" شوخی است؛ پاکستان در حال حاضر آشکارا از واشنگتن اداره می شود. اینکه "ما به حد حاکمیت آنها احترام میگذاریم" بدین معنا نیست که این کار را خواهیم کرد. برای اوباما و پنتاگون که عملاً با پاکستان بمثابه یک مستعمره فقیر رفتار میکنند نسبتاً راحت تر است با زرداری طرف باشد تا با یک دولت نظامی. این موضوع که افکار عمومی پاکستان همان اندازه از طالبان منزجر است که از یک حکومت نظامی دیگر بسیار بی ربط است.

مبارزه طبقاتی در دره سوات

قضیه "طالبانیزه" کردن پاکستان که پنتاگون آن را در پاکستان دامن میزند بنظر میرسد تاکتیکی برای منحرف کردن از ترسهای واقعی تریست. من قبلاً اشاره کرده ام که بر اساس گزارشی که در روزنامه پاکستانی سحر چاپ شد شبح طالبانیزه کردن کراچی بیشتر حاکی از درگیریهای قومی بین پشتونها و اردو زبانان که اصلیت هندی دارند و اکثرآ ساکنین آن منطقه هستند میباشد تا اینکه پشتونهای کراچی بخواهند راه و روش طالبان را به اجراء بگذارند.

همانطور که همه بیاد میاورند استراتژی اولیه دولت اوباما جنگ هواییهای بدون سرنشین در مناطق تحت نفوذ طالبان بهمهرا شدت دادن جنگ در افغانستان بود. اما این استراتژی عامل طالبان را در نظر نگرفته بود. نهضت اجراء قوانین اسلام به رهبری صوفی محمد موفق شد که دهقانان بی زمین دره سوات را سازماندهی کند و آنان را برای احقاق حقوقشان و برای "توزیع مجدد ثروت" علیه فتودال های تروتمند و حریصی که معمولاً هم جزو سیاستمداران منطقه اند و هم ماموردولتی اند بشورانند. بنظر میرسد که طالبان وابسته به مسجد به وقایع جاری در آمریکای لاتین توجه داشته اند منظوم این است که آنها اساساً با دست یازیدن به مبارزه طبقاتی توانستند قدرت بگیرند. اسلام آباد مجبور شد در دره سوات به اجراء نظام عدل اسلامی (فقه اسلامی) تن بدهد.

این مقاله در تاریخ ۹ مه ۲۰۰۹ در مجله آسیا تایمز آنلاین به چاپ رسیده است.

## گفتگو با نوام چامسکی

### اگر شما با تفنگ بیایید، آنها با تانک می آیند

نوشته: Noam CHOMSKY برگردان: مجتبا مفیدی

زبان شناس و فعال آمریکایی نوام چامسکی در ایام حضورش از ۲۷ مه تا اول ژوئن در چندین کنفرانس مملو از جمعیت به ویژه در موتوالیته به دعوت لوموند دیپلماتیک و کالج دو فرانس شرکت کرد. متعاقب سخنرانی های وی بحث های پر حرارت و تبادل نظرهای پر ارزشی در باره وقایع روز صورت گرفت. در این جا خلاصه ای از آن ارائه می شود.

#### نویسنده: Noam CHOMSKY

استاد انستیتوی تکنولوژی ماساچوست (MIT) بوستون در ایالات متحده آمریکاست. وی نویسنده کتابهای متعددی از جمله جنگ به مثابه سیاست خارجی است. (La guerre comme politique étrangère, Agone, Marseille, 2002.

یکی از شرکت کننده ها عنوان کرد که به نظر میرسد اوضاع خاورمیانه تحلیل های منطقی سیاست ها را به چالش می کشد. او می پرسد کدام وجه منطقی در عملکرد اسرائیل در مورد سرزمین های اشغالی وجود دارد؟ چه وجه منطقی در گسترش شهرک سازی ها در کل و نیز در اورشلیم شرقی وجود دارد؟ در نتیجه چه وجه منطقی در حمایت ضمنی حکومت آمریکا از اشغالی وجود دارد که در حرف آثرا محکوم میکند و به رابطه آمریکا با جهان عرب لطمه می زند؟

نوام چامسکی: حمایت و اشنگتن از اسرائیل کاملا منطقی است. این حمایت از ۱۹۴۷ شروع می شود، زمانی که ایالات متحده جایی فرانسه را گرفت. در آن زمان درگیری بین دو نیرو در جهان عرب بود: افراط گرایان مسلمان، مورد حمایت ایالات متحده، و ملی گرا های لائیک که دشمن اصلی قدرت های غربی شناخته می شدند. خلاصه عربستان بر علیه ناصر. در حالی که اسرائیل ملی گرایان لائیک را از بین می برد از افراط گرایی اسلامی متحد ایالات متحده حمایت میکرد.

واشنگتن از اسرائیل حمایت نظامی کرد و دولت یهود کم و بیش مقدس شد؛ در حالی که قبلا چنین نبود. در ۱۹۷۰ یک هدیه مهم دیگر: بر طبق تمایل ایالات متحده و اسرائیل، اردن مقاومت فلسطین را طی آنچه سپتامبر سیاه خوانده شد ناپود می کند. سوریه اعلام میکند که از فلسطینی ها حمایت خواهد کرد. در حالی که ایالات متحده در جنوب شرقی آسیا گرفتار بود از اسرائیل کمک طلبیده و درخواست میکند که نیروهایش را برای جلوگیری از دخالت سوریه به سود فلسطینی ها، به حرکت در آورد. سوریه پا پس می کشد. کشور پادشاهی اردن، متحد ایالات متحده، و نیز عربستان سعودی تقویت می شوند. کمک آمریکایی به اسرائیل در آن هنگام چهار برابر می شود. و سپس همه چیز به همین سوال ادامه می یابد.

استراتژی آمریکا به نام «اتحاد کمربندی» بر رهبران دیکتاتور عرب که کشور شان و نفت را کنترل می کنند استوار است. باید آنها را در برابر مردمشان حمایت کرد. برای این منظور واشنگتن به یک «ژاندارم منطقه» ترجیحا غیر عرب متوسل میشود. زیرا در کشتن عرب ها آنها عملکرد بهتری دارند. این ژاندارم در آغاز با ایران، زیر حکومت شاه، ترکیه و پاکستان پا گرفت. در ابتدای سال های ۱۹۷۰ اسرائیل به این گروه پیوسته عضو ژاندارم می شد. نیکسون آنها را «پلیس گنت» می نامید. ساختاری که باید منطقه را کنترل کند، شامل کارگزاران محلی و یک مرکز پلیس در واشنگتن میشد.

در ۱۹۷۹ شاه سقوط کرد، ایران از دست رفت. نقش اسرائیل دوباره افزایش یافت. در این دوره حکومت یهود خدمت های مختلفی در سراسر جهان ارائه میکرد. کنگره آمریکا از حمایت مستقیم واشنگتن از تروریسم دولتی در قدرت در گواتمالا، افریقای جنوبی و جاهای دیگر جلوگیری می کند. در نتیجه ایالات متحده به یک سری از کشورها ی دوست شامل تایوان، اسرائیل، انگلستان (و شاید هم فرانسه) برای انجام بخش کثیف کار متوسل شد.

در این کار اسرائیل بسیار موثر است. با بخش صنعتی غنی، مجهز به تکنولوژی پیش رفته و یک نیروی کارمجبور، دولت یهود سرمایه گذاری شرکت های آمریکایی بخش تکنولوژی پیش رفته را جلب میکند. پاره ای از صنایع نظامی اسرائیل ارتباط نزدیکی با ایالات متحده برقرار کرده و بخشی از لجیستیک خود را به آنجا منتقل کرده اند. بخش اطلاعاتی دو کشور با هوشیاری از سال های ۱۹۵۰ با هم کار می کنند. برای صنایع نظامی آمریکا، اسرائیل یک منبع مالی است: هنگامی که ایالات متحده میلیاردها دلار در سال برای کمک به تل آویو خرج می کند، لاکهید مارتین یک بخش آنرا به جیب می زند. و هنگامی که این شرکت هواپیماهای نظامی آخرین مدل را به اسرائیل می فروشد، عربستان سعودی چنین واکنش نشان میدهد: «ما هم می خواهیم». در نتیجه لاکهید مارتین تجهیز هایی در سطحی پایین تر به عربستان سعودی می فروشد و این هم در حالی که نمی تواند آنها را به کار برد ولی تن ها از آنها را میخرد یعنی در کل دو بار منفعت.

حال فلسطینی ها چه میتوانند به ایالات متحده عرضه کنند؟ آنها ضعیف، متفرق و فاقد هر نوع درآمد و تقریبا بدون حمایت جهان عرب می باشند. حق به نسبت قدرت است. اسرائیل یک کشور قوی است و این برایش برتری هایی آورده، پس حق دارد. فلسطینی ها ضعیف و فاقد متحد بوده، پس حق ندارند. حمایت قدرت ها در جهت منفعت های خود، از یک سیاست کاملا منطقی پیروی می کند. میتوان اعتراض کرد که حمایت از اسرائیل باعث مخالفت و تظاهرات در کشورهای عرب میشود، اما اینها هرگز به صورت یک مسأله در نظر گرفته نشده است. ما روی دیکتاتور ها برای سرکوب مردم حساب کرده و به آنها برای رسیدن به این هدف اسلحه میدهم. شما میتوانید این را تصمیم نادرستی بشناسید اما نمی توانید بگویید غیر منطقی است. در واقع این با سیاستی که آنها در جاهای دیگر، در آمریکای لاتین، در جنوب شرقی آسیا و سایر بخش های دنیا بکار برده اند هم خوانی کامل دارد. گاه این سیاست به سرانجام بد می انجامد. برنامه ریزی امپریالیست بی نقص نیست.

امروز اوضاع قدری فرق کرده است، نه به خاطر اوپاما، بلکه به این دلیل که اسرائیل خیلی به راست گراییده است. باد ترس، ملی گرایی افراطی، هیستری و غیره در آن جا می وزد و این ها عملیات نابود کننده و غیر منطقی را عادی می کند. این در حالی است که ایالات متحده از این به بعد ارتش ها بی در منطقه، در عراق، در افغانستان دارد. آنها به دلیل اقدامات غیر منطقی اسرائیلی ها به خطر افتاده اند. به تازگی ژنرال داوید پتراووس نسبت به ریسکی که سرسختی اسرائیلی ها برای نیروهای آمریکایی دارد هشدار داد. دیگر نمی توان یک چرخش در سیاست آمریکا را ناممکن دانست. ایالات متحده کشوری است وطن پرست افراطی، جایی که وقتی کسی خبر از لطمه به سرباز های شجاع ما میدهد همه برای دور کردن آن آماده هستند. بنابراین اسرائیل بازی خطرناکی می کند.

در پاسخ به سوال فایده خشونت در مبارزه سیاسی، چامسکی با آنالیز محرک هایی که در پس این نوع اقدام ها نهفته چنین می گوید.

لحظه ای اصول را فراموش کرده و روی تاکتیک متمرکز شویم. شما باید تاکتیک را که شانس برای موفقیت دارد برگزینید در غیر این صورت هرچه بکنید توخالی است. اگر شما تاکتیک را جستجوی کنید که به توند به نتیجه برسد نباید صحنه نبرد مورد علاقه دشمن را برگزینید. قدرت حکومتی خشونت را دوست دارد: آنرا در انحصار دارد. فارغ از درجه خشونت تظاهر کنندگان، حکومت به خشونت بیشتری متوسل می شود. به این دلیل از سال های ۱۹۶۰ هنگامی که من با دانشجویان فعال صحبت می کردم، به آنها توصیه میکردم که در تظاهرات کلاه ایمنی بر سر نگذارند. در واقع پلیس خشن است، اما اگر شما یک کلاه ایمنی را نشان دهید، پلیس خشن تر میشود. اگر شما با یک تفنگ بیاید، آنها با تانک می آیند؛ اگر با تانک بیاید، آنها از B52 پیاده خواهند شد: این جنگی است که شما بالاچار در آن بازنده خواهید بود. هر بار که شما یک تصمیم تاکتیک می گیرید، باید از خود سوال کنید: به چه کسی می خواهم کمک کنم؟ آیا در جستجوی آرامش وجدان خود هستید؟ یا سعی در کمک به مردم دارید برای این که کاری برای آنها انجام دهید؟

پاسخ این سوال راه به انتخاب تاکتیک های متفاوت می برد. فرض کنیم که سوال، تحریم دانشگاه حیفا باشد(۱). با این نوع اقدامات، شما یک هدیه به افراط گراها میدید. آنها بلافاصله خواهند گفت، و به درستی، که شما یک دوروی واقعی هستید: چرا سورین، هاروارد یا اکسفورد را تحریم نمی کنید؟ کشور های آنها در بیرحمی های بدتری شرکت داشته اند! پس چرا تحریم دانشگاه حیفا؟ «لذا این یک هدیه به افراط گراهاست که می توانند محتوای عقیدتی تحریم را بی اعتبار کنند. این کار می تواند به کسانی که آن را بر پا می کنند آرامش وجدان بدهد اما، دست آخر، این کار به فلسطینی ها لطمه می زند.

در دوران جنگ ویتنام، من متعجب بودم که چرا ویتنامی ها اقدام هایی از نوع اقدام ویترن (۲) را ارج نمی نهند. آنها جوان های علاقه مندی بودند، من آنها را ستایش می کردم و خود را به آنها نزدیک حس می کردم. روش رویارویی آنها با جنگ این بود که به خیابان ها بریزند و شیشه مغازه ها را بشکنند. ویتنامی ها کلا با این نوع کارها مخالف بودند. آنها غم دامه حیات داشتند: اینکه دانشجوی های آمریکایی از قبل آنها خوش باشند را به سخره می گرفتند. آنها به سرعت دریافتند که شکستن شیشه ها ایده جنگ طلب ها را تقویت می کند. همان طور هم شد. تاکتیک که به آرامش وجدان فعال ها اولویت می دهد میتواند به قربانی ها ضرر برساند. در مقابل ویتنامی ها تظاهرات در سکوت زن ها در برابر قهر ها را ستایش میکردند. برای آنها این نوع اقدام ها بود که ما می بایست انجام می دادیم. امروز هم همین طور است: اگر می خواهید به فلسطینی ها کمک کنید، به پی آمدهای تاکتیک هایی که انتخاب می کنید ببینید.

در باره ضعف جنبش های مردمی حول برنامه چپ، چامسکی به جنبش افراطی راست «تی پارتی» (۳) در ایالات متحده اشاره می کند.

این تمایل وجود دارد تا حرکت «تی پارتی» به سخره گرفته شود. در واقع چیزهای مسخره درباره اش وجود دارد، اما این افراد سوال های واقعی را مطرح کرده اند. فایده ای ندارد که حرف های آنها را به سخره بگیریم. شاید بتوان گرداننده های آنها نظیر سارا پالین را مسخره کرد. اما مردمی که توسط این جنبش جذب شده اند در طول این سال گذشته رنج برده اند. آنها علت آنرا نمی دانند. اگر شما برنامه رادیویی آنها را گوش کنید معمولا این را می شنوید: «من هر چه لازم بود را انجام داده ام. من یک کارگر سفید پوست و یک مسیحی واقعی هستم. من

خدمت زیر پرچم برای کشورم را انجام داده ام. هرچه از من انتظار می‌رفت را انجام داده ام. پس چرا زندگی من از بین می‌رود؟ چرا کشور مرا دگرگون می‌کنند؟ چرا ارزش‌هایی که برای من گرامی هستند را لگد مال می‌کنند؟ و چرا من بیکارم در حالی که بانک دارم؟ این دغدغه‌ها اصالت دارند. چه بسا آنها به خوبی بیان نشده‌اند اما قابل قبول هستند. و مسخره کرده آنها راه به جایی نمی‌برد. این‌ها دقیقاً کسانی هستند که چپ باید آنها را سازمان دهد. و این کار را نمی‌کند.

**یکی از شرکت‌کننده‌ها در باره نبود بخش اجتماعی در سیاست‌های فعلی اقتصادی اروپا سوال کرد. چامسکی تحلیل دیگری از اوضاع را به او پیشنهاد کرد.**

در عمل، سیاست‌های اقتصادی اروپا از یک برنامه اجتماعی پیروی می‌کند. مانند تمام برنامه‌ها اجتماعی آنچه اروپا بر گزیده، به بخشی از افراد به زیان بخش دیگر اولویت می‌دهد. مارتین ولف (۴)، یک اقتصاددان لیبرال، چنین به آن می‌نگرد: این برنامه در خدمت بانک‌ها و به زیان توده‌هاست. از دید کاملاً اقتصادی، این برنامه بهر حال سوال‌هایی را پیش می‌آورد. با اطلاع بسیار ناچیزی از اقتصاد دست‌کم درس‌های کینز را می‌شناسیم: هنگامی که تقاضا کم است و هنگامی که بخش خصوصی سرمایه‌گذاری نمی‌کند، تنها راه تحرک دادن به رشد، افزایش هزینه‌های عمومی است. برای دادن مجدد کار به افراد باید اقتصاد را راه‌انداخته و یک کسری موقت را پذیرفت. این کار برای آنها و برای اقتصاد خوب است و در نهایت امکان می‌دهد تا کسری در شروع جبران شود. البته ریسک تورم وجود دارد.

از آنجا که بانک‌ها تورم را دوست ندارند، می‌خواهند آنرا به حد اکثر کاهش برسانند. حتی زمانی که این تورم بسیار پایین است مانند امروز. ولو این امر باعث کندی اقتصادی و سختی برای مردم شود. اما تمام اینها به خوبی یک برنامه اجتماعی را تشکیل می‌دهد. کشوری مانند یونان، راه حل دیگری دارد و آن خودداری از پرداخت بدهی‌اش می‌باشد. این بدهی را «بدهی نفرت انگیز» نامیده‌اند برای نشان دادن اینکه هیچ مشروعیتی ندارد و مردم در برابر آن متعهد نیستند. این پول با یک فشار انگشت به نفع ثروتمندترین افراد وام گرفته شده است: یعنی همان کسانی که مالیات خود را نمی‌پردازند. بطور منطقی آنها باید این بدهی را به پردازند.

۱) (موضوع فایده احتمالی تظاهرات بر علیه سیاست اسرائیل در سرزمین‌های اشغالی از طریق تحریم دانشگاه حیفا که مთهم به تبعیض بر علیه دانشجویان فلسطینی است در جریان گفتگوی حضار مطرح شد.

۲) (سازمان دانشجویان برای «چپ نوین» در ۱۹۶۹ به مناسبت جنگ‌های ویتنام پایه‌گذاری شد.

۳) (تی به جایی (به اندازه کافی مشمول مالیات شده).

۴) (سر مقاله نویس روزنامه تایمز مالی، لندن.

روی اینترنت

متن و ضبط مصاحبه‌های چامسکی را میتوان در سایت چامسکی.آر و نیز در سایت لوموند دیپلماتیک یافت.

www.monde-diplomatique.fr/19240۰Chomsky.fr

## فعالیت‌های زنان خاری در چشم مرتجعان

نگاهی به مسائل زنان در هفته‌ای که گذشت

سیماریاچی

مسائل زنان و جنبش زنان کشور، در این هفته نیز جای گسترده‌ای در رسانه‌ها و در زمینه‌های گوناگون داشت. سران جمهوری اسلامی، تلاش گسترده‌ای به کار گرفته‌اند تا فشار بر زنان و تحمیل ایده‌های ارتجاعی خود به جامعه زنان را با سرعت به سرانجام برسانند. از مهمترین این تلاش‌ها، تلاش دولت برای اجرای طرح «حجاب و عفاف» است.

علیرضا افشار معاون اجتماعی وزیر کشور با اشاره به جزئیات طرح جامع دولت برای ترویج عفاف و حجاب، از تهیه و ارائه ۳۷ برنامه ملی برای ترویج عفاف و حجاب در دولت خبر داد. وی افزود: آن چه در هیئت دولت ارائه شده برنامه‌ها، وظایف و ماموریت‌هایی است که طرح عفاف و حجاب بر عهده دستگاه‌ها گذاشته است. در مورد صدا و سیما، ۸ میلیارد و ۴۰۰ میلیون تومان اعتبار برای تولید برنامه‌های تبلیغی حجاب و عفاف در طول سال ۸۹ در نظر گرفته شده است که نیمی از آن را ستاد حفظ صیانت و نیمی دیگر را صدا و سیما می‌پردازد.

اما اجرایی شدن طرح «حجاب و عفاف» تنها اقدام رژیم نبود. سیداحمد علم‌الهدی در خطبه‌های نماز جمعه مشهد، در مورد مسابقات دوچرخه سواری گفت: «ردآور است که در دهه مهدویت امام زمان، مسابقه دوچرخه سواری دختران برگزار شود و آن را نمایش دهند و این مسابقه یک دهن کجی به امام زمان و مردم به پا خاسته است» او سپس افزود: «کدام مرجع تقلید دوچرخه سواری زن و دختر را مجاز دانسته است؟ این کار یک امر خلاف شرع و حرام است».

سخنان امام جمعه مشهد، بیان نظراتی بخش گسترده‌ای از این مترجمین است که دوچرخه سواری را برای زنان و دختران حرام می‌دانند و از نظر آنها، هر حرکت بدن زن، در انتظار عمومی باعث گناه مسلمین و مومنین خواهد شد. از نظر آنها، زنان باید در خانه بمانند و حتی المقذور در جامعه ظاهر نشوند. همین نظر را می‌توان در سخنان امام جمعه بابل دید که سواحل دریای مازندران را به مدیترانه عیاشی تشبیه کرده است. و تهدید کرده است که اگر دولت در این رابطه اقدام نکند خودش حزب‌اللهی‌ها را به جان مردم خواهد انداخت. روحانی، امام جمعه بابل در این رابطه گفته بود: «فردی چند روز پیش با من تماس گرفت و گفت که از سواحل مدیترانه تماس می‌گیرم یعنی مدیترانه عیاشی نه جغرافیایی. منظور این فرد این بود که سواحل مازندران و شمال به مانند مدیترانه شده است و بی بندوباری‌های فزاینده دیده می‌شود. طرح ساماندهی سواحل و طرح دریا کجا هستند و چه می‌کنند؟ من نمی‌دانم مسئولین این طرح مرده‌اند یا خوابیده‌اند؟ کجا هستند افرادی که ادعای اصولگرایی می‌کنند؟ کجا هستند که ببینند سواحل مازندران به این وضع ناهنجار در آمده است؟»

سرکوب مدنی و فشار بر زنان، تنها عملکرد دولتیان نبود. فشار بر زندانیان سیاسی و مدنی زنان با شدت در جریان است. بی‌تاصمی زاد دانشجوی دانشگاه پلی تکنیک تهران و از فعالین چپ دانشجویی به ۵ سال حبس تعلیقی محکوم شد. فاطمه ضیائی، از بازداشت شدگان حوادث پس از انتخابات است که به دو سال زندان محکوم شده است.

شبیم مدزاده نایب رئیس شورای تهران دفتر تحکیم وحدت و دبیر سیاسی ۱۳۸۷ دانشجویان دانشگاه تربیت معلم تهران که در تاریخ ۲ اسفند ماه ۱۳۸۷ به همراه برادرش فرزاد مدزاده بازداشت شده است نیز از بند زنان زندان اوین به زندان رجایی شهر کرج منتقل شد. شعبه ۱۵ دادگاه انقلاب هنگامه سلوکی فعال مدنی و از بازداشت داشت شدگان روز عاشورا را به دو سال و نیم حبس تعزیری محکوم کرد.

در این هفته باز هم ماجرای جانگزار ندا آقاسلطان در سطح وسیعی مورد بحث قرار گرفت. ندا سلطانی که اسم اصلی‌اش زهرا سلطانی در مصاحبه‌ای با نیوریک تایمز ماجرای خودش را تعریف کرد که چگونه به علت شباهت اسمی و عکسی زیر فشار مقامات امنیتی رژیم قرار گرفت. او می‌گوید: «یک روز تلویزیون را روشن کردم و دیدم رسانه‌ها می‌گویند که من در جریان اعتراضات علیه انتخابات ریاست جمهوری کشته شده‌ام و سپس سریعاً خود را در شرایطی پیچیده با پیشنهادات نیروهای امنیتی و کسانی که در قتل ندا دست داشتند دیدم که از من می‌خواستند مرگ ندا را انکار کنم. وی افزود: وزارت اطلاعات با اعمال فشار از من می‌خواست که مقابل دوربین و در رسانه‌های عمومی ظاهر شوم و بگویم تیراندازی و مرگ ندا ساختگی و غیرواقعی بوده، و زمانی که قبول نکردم با تهدید همچنان می‌خواستند این کار را انجام دهند. خانم سلطانی 33 ساله، که در فعالیتهای سیاسی حضور نداشته، پیش از انتخابات سال گذشته به عنوان استاد ادبیات انگلیسی در دانشگاه آزاد اسلامی مشغول به کار بوده و خود را برای شرکت در کنفرانسی در یونان آماده می‌کرده است. او بدنبال تهدیدات امنیتی رژیم از کشور خارج شد و هم اکنون به عنوان پناهنده سیاسی در فرانکفورت آلمان زندگی می‌کند.

مقاومت و مبارزه زنان، نه تنها در تمامی عرصه‌های مدنی و سیاسی با گسترگی و جدیت فراوانی جریان دارد. جدا از این مقاومت، انتشار نتایج کنکور سراسری سال ۸۹ نیز نشان داد که دختران جوان کشور، یک تودهنی محکم به تاریخ اندیشیان واپس‌گرا زده‌اند. حکومتی که با طرح‌های گوناگون تلاش دارد زنان و دختران را خانه نشین کند و مدام از الگوی زن مسلمان سخن می‌گوید یکباره با دخترانی روبرو شده است که از پسران همسن و سال خود پیشی گرفته‌اند.

نفرات اول پنج گروه آزمایشی کنکور سراسری سال جاری از میان یک میلیون و ۲۸۶ هزار و ۸۱۳ شرکت‌کننده گوی سبقت را ربوند، که ۳ نفر از ۵ نفر برتر کنکور را دختران تشکیل می‌دهند.

در گروه آزمایشی تجربی و گروه زبان‌های خارجی از میان ۳۶ برگزیده ۱۸ نفر از آنها دختران و ۱۷ نفر را پسران تشکیل می‌دهند. بررسی ۱۰ نفر اول گروه ریاضی نشان می‌دهد که ۹ نفر از آنها را پسران و تنها رتبه ۹ این گروه متعلق به یکی از دختران است که البته همین وضعیت در گروه آزمایشی علوم انسانی به شکل دیگری تکرار شده است و از میان ۱۰ برگزیده این گروه ۹ نفر را دختران تشکیل می‌دهند.

در گروه آزمایشی علوم تجربی ۶ دختر و ۴ پسر از میان ۱۰ برگزیده و در گروه آزمایشی هنر ۲ دختر از میان سه برگزیده نشان دهنده پیشی گرفتن دختران در این گروه‌ها است.

و این تلاش تحسین برانگیز دختران مشت محکمی بر دهان یابوہ گویان مرتجعی است که حتی دوچرخه سواری دختران هم خاری در چشمشان هست.

## بی خبری مطلق از زندانیان اعتصاب کننده اوین

بی خبری مطلق از زندانیان اعتصاب کننده اوین که فقط دو روز است به اعتصاب غذای شان پایان داده اند موجب نگرانی خانواده این زندانیان شده است. براساس گزارش های رسیده از اوین به کلمه، شانزده زندانی که به مدت پانزده روز به خاطر اعتراض به شرایط نامناسب بند ۳۵۰ دست به اعتصاب غذای زده بودند همچنان در سلول انفرادی به سر می برند.

کیوان صمیمی، روزنامه نگار دربند همچنان در اعتصاب غذا به سر می برد و اعلام کرده است که تا بازگرداندن دیگر یارانش به بند عمومی دست از اعتصاب غذا نخواهد کشید.

این زندانیان سیاسی دو هفته متوالی هم هست که از ملاقات با خانواده هایشان محروم شده اند. خانواده این زندانیان از مسوولان زندان و مقامات قضایی می پرسند که چرا پس از هفده روز از انتقال این زندانیان به سلول انفرادی آنها همچنان در سلول انفرادی رها شده و اجازه هیچگونه تماسی با خانواده هایشان ندارند.

خانواده های زندانیان از دادستان تهران می پرسند که از کجا مطمئن باشیم که حال عزیزانمان پس از اعتصاب غذای دو هفته ای اکنون مساعد است. تنها شنیدن صدای آنها و انتقال شان به بند عمومی و اجازه ملاقات می تواند خیال مان را تا حدودی درباره سلامت این عزیزان راحت کند.

پانزده زندانی سیاسی در شانزدهمین روز اعتصاب غذای خود، پس از دریافت پیام های همراهان جنبش سبز، فعالان سیاسی و کنشگران مدنی و دیگر اقبال مردم که نگران سلامت آنها بودند، اعتصاب غذای خود را شکستند.

آنها در این پیام همچنین خطاب به مردم ایران گفتند: ما همچنان برخواستنه های بر حق خود که حقوق انسانی و اولیه یک زندانی است پافشاری می کنیم و با شما عهد می بندیم به مبارزه خود برای تحقق کامل حقوق قانونی همه زندانیان که بخشی از حقوق ملت است، ادامه بدهیم.

در اینجا مروری کوتاه بر آخرین وضعیت این شانزده زندانی خواهیم داشت. کیوان صمیمی ۶۲ ساله که هم اکنون نیز در اعتصاب غذا به سر می برد یکی از زندانیانی است که به گفته خانواده اش همیشه «مدافع» و «نگران» وضعیت زندانیان بوده است. اکنون خانواده این روزنامه نگار دربند به شدت نگران سلامت او هستند.

معترض همیشگی بند ۳۵۰ لقبی است که صمیمی به آن مشهور شده است. او روحیه ای بسیار محکم و قوی دارد و تجربه های زندان های رژیم شاه از او انسانی مقاوم ساخته است اما با این همه خانواده او به شدت نگران سلامتش هستند. این روزنامه نگار به شش سال حبس تعزیری محکوم شده است.

«بهمن قوی است، اما باور کنید سالهاست که به این باور رسیده ام که انسان فولاد نیست که با ضرباتی که بر سرش فرود می آید آبدیده تر شود. انسان مثنی گوشت و خون و استخوان است که ضربه هایی که بر او فرود می آید می تواند آنقدر ضعیف و ضعیف ترش کند که تا مرز نابودی پیش برود.»

این نوشته ای از ژیل بنی یعقوب است که در مدت اعتصاب غذای همسرش بهمن احمدی امویی نوشته و نگرانی اش را نسبت به سلامت او یادآور می کرده است. او از بهمن و صبوری اش گفته است. صفتی که به آن معروف است و زندانیان بند ۳۵۰ نیز با همین صفت او را می شناسند و همیشه از آن یاد می کنند.

یک سال از زندانی بودن حسین نورانی نژاد روزنامه نگار و رییس کمیته اطلاع رسانی جبهه مشارکت می گذرد. به قول همسرش پرستو سردمدی یک سال است که حسین تمامی مسیرها را پیموده است و آخرین حربه اش گرسنگی بوده است برای رسیدن به هدف. حسین را یک سال است که دوستانش ندیده اند. روزها می گذرند و زمان آزادی اش نزدیک تر می شود هر چند که روزهای پایانی زندانی بودن اش هم همچون زمان دستگیری مهمان سلول انفرادی است.

عبدالله مومنی فعال دانشجویی و سخنگوی ادوار تحکیم وحدت است. مهربان و صمیمی. وقتی برای مرخصی آمد بارها و بارها تهدید به بازگشت به زندان شد. به قول همسرش برای این بود که به خواسته های بازجویانش تن نمی داد بازجویایی که می خواستند عبدالله مطابق میل آنها رفتار کند. برای همین دوباره دیوارهای بلند پذیرایش شدند و اکنون در گوشه سلول انفرادی است. بدون اینکه کسی کوچکترین خبری از او داشته باشد.

مجید دری و ضیانبوی ستاره دارهای اوین هستند. ستاره دارهایی که هر کدام به تبعید و زندان های طولانی مدت تهدید شده اند. اما باز هم سر بلند کردند و از تنها حربه ای که یک زندانی سیاسی در زندان در اختیار دارد

استفاده کردند. آنها هیچ چیز نخوردند و اکنون در سلول انفرادی نگهداری می شوند. ضیا نبوی که حتی بازجویایش را نیز دوست دارد و دلیلی برای رفتارهای عجیب شان می آورد. به قول هم بداندانش همه چیز را در دستگاه خاموش ناشدنی معرفت شناسی اش به نحوی توجیه می کند، گویی هیچ خطا کاری در این عالم وجود ندارد.

علی ملیحی دیگر زندانی است که این روزها مهمان سلول های انفرادی است او هم فعال دانشجویی است. دوستانش می گویند اعتصاب غذای او اعتصاب خنده های آنها بوده است. آنها عهد بسته اند تا او بازنگردد دوباره نمی خندند.

علی پرویز فعال دانشجویی، فقط ۱۹ سال دارد و جوانترین اعتصاب کننده اوین به حساب می آید. مادرش هنوز نگران اوست و چشم به راهش. حمیدرضا محمدی فعال سیاسی، جعفر اقدامی فعال مدنی، ابراهیم (نادر) بابایی فعال مدنی و از جانبازان جنگ ایران و عراق است. کمتر کسی درباره آنها گفته و نوشته است. اما آنها هم دو هفته تمام برای احقاق حق شان لب بر غذا بستند و اکنون تنها در گوشه سلول هایشان نشسته اند. اما مادر حمید رضا محمدی به شدت دلنگش است او روزهاست که بدون فرزندش لقمه ای آسان از گلپوش پایین نرفته است.

کوهیار گودرزی، فعال حقوق بشر و وب نگار، تنها فرزند پروین مخترع است او این روزها بارها راه کرمان -تهران را پیموده است تا شاید بتواند یک لحظه فرزندش را ببیند. اما حتی تاکنون موفق نشده صدای او را از پشت سیم ها بشنود.

مادر مجید توکلی، فعال دانشجویی هم کمتر از مادر کوهیار نگران فرزندش نیست. روزها است که فرزندش را ندیده است. او در شیراز زندگی می کند و تنها چشم به راه دوباره شنیدن صدای فرزندش است. صدایی که می داند بعد از اعتصاب غذاهای متعدد همچنان پر صلابت است.

غلامحسین عرشی، محمد حسین سهرابی راد و پیمان کریمی آزاد از بازداشت شدگان حوادث عاشورا هستند. هنوز کسی نمی داند بر پیمان کریمی آزاد که مبتلا به بیماری دیابت است چه گذشته است. او همچنان همراه بقیه یاران دربند در سلول انفرادی نگهداری می شود. کلمه 21 مرداد 1389

### بقیه: فرهنگ مساوت، قضا و عدالت در حکومت اسلامی

رژیم با اقدام متحد و کنار گذاردن دین و احکام آن از دولت و همزمان بیرون کشیدن دین رسمی از قانون اساسی کشور "به عنوان عامل تبعیض" آن هم در کشوری که آن سرزمین گسترده ی تنوع قومی و مذهبی وزن بسیار برجسته دارد، و تأمین فضای فدراتیوی سالم و آزاد و دادن حق برابر به تمامی اقوام برای ایجاد حکومت های خود مختار محلی و... که در آن مساوات، نه فقط در برابری زن و مرد - که در بر تمام منویات شریف و عادلانه انسانی حکم رانده و برای همگان به با چشم کور - که با چشم بسته عدالت را شناخته و درست تعدیل کند؟! «فهمم آگوست ۲۰۱۰»

**پانویس** - در تیتر مقاله ام در ابتدا، من آگاهانه از واژه ی «مازوخیم» یا تیتر درشت استفاده کرده بودم، که به باور و دیدمن می توانست بارکافی برای اعاده ی مفهوم و عمل جنایتکارانه ی رژیم اسلامی در ارتباط با «سنگسار» و حتا فصول، راداشته باشد. اما با دیدن پانویس یک خواننده مقاله در سایت روشنگری منی بر تعریف معانی سانیدیم و مازوخیم:

من صلاح بر آن دیدم که برایشان پاسخ پانویس داشته باشم، که ایشان در پانویس بعدی، به تأیید نظر و دید من از آن واژه استفاده نظر تأیید داشت. من دقیق و آگاهانه واژه ی مازوخیم را بر گزیده ام، تا با بار صدور حکم سنگسار، توسط قاضیات شرع را که

اغلب بیماران جنسی هستند و آن تعداد از آنان که این عمل فجیع را فرمان می دهند، را - تا مرز بیماران جنسی روانی که ارضای بیمارگونه ی خود از آزاری سکس آنها - از طریق تماشای رقص مرگ و آزار افرادی که تنهاگانه آنها، رفتار با سکس به سبک فرهنگ اسلام نبوده است ارتقاء داده، و دلیل جنایت آنرا فقط این گونه بیان کنم.

### بقیه: دمکراتیک و خلقی هر دو فریب خلق اند؟!

این طیف بلحاظ روانشناسی و نه از دیروز که از سه دهه قبل از جمله مغفور ترین و زشت ترین پدیده های اجتماعی در کشورمان بوده است. زشتی این نیروهای خشن و مغفور تا حدی بوده است که حتی در عملیات خیابانی آنها علیه ازادگان کشورمان مورد حمایت هواداران حکومتی قرار نمیگرفتند.

حضور سرکوبگر آنها در محنوده مزدوران و اجبرشدگان باقی می ماند و حمایتی را در بر نمی گرفت. تنفر عمومی شهروندان کاملاً قابل لمس و درک بوده است. اگر چه گفته می شود که نیروهای لباس شخصی بیش از ده هزار عضو دارد اما در مقایسه با جمعیت کشورمان و این نکته که اغلب از اعضای سپاه و بسیج هستند میتوان به درجه محبوبيت!! این پدیده در کشورمان بی برد.

نگاهی به کامنت های این رسانه بیانگر نظرات بخشی از ایرانیان است

<http://92.48.75.41/article.php?id=43625>

## نگاهی کوتاه به اخبار و تحولات در مناطق ملی کشور

در جریان تجمع اعتراضی عصر روز یکشنبه ۱۰ مرداد ۸۹ که در مرکز شهر تبریز و با فراخوان طرفداران تیم فوتبال تراکتورسازی صورت گرفته بود بیش از دو هزار تن از مردم دست به راهپیمایی مسالمت آمیز زدند اما مأموران ضدشورش نیروی انتظامی و موتورسواران با گاز اشک آور و باتوم به مردم حمله و عده ای را مورد ضرب و شتم قرار دادند. این تجمع از میدان ساعت به سمت استانداری و حذفاصل خیابان فردوسی و اداره دارائی آغاز شده بود. به گفته شاهدان عینی در جریان تجمعات روز یکشنبه حداقل ۱۲ تن از فعالین مدنی آذربایجانی توسط مأمورین پلیس ضد شورش و مأموران اطلاعاتی بازداشت شده اند که از جمله می توان به اسامی محمد تاجدهی فعال مدنی آذربایجانی و اکبر یآوری از بازاریان پاساژ همت تبریز و سه تن دیگر از همکارانش اشاره نمود. از اسامی و سرنوشت بقیه بازداشت شدگان تا کنون اطلاعی در دست نیست.

\*\*\*

در روز ۹ مرداد، کولبرها و کاسبکاران مرزی روستای "کائی-رش" در دامنه های قندیل واقع در مناطق مرزی از سوی نیروهای سپاه پاسداران مورد حمله قرار گرفتند

در پی حمله به کاسبکاران بومی این منطقه دو تن از آنها کشته و ۸ نفر دیگر نیز به شدت زخمی شدند. یکی از شاهدین محل اینگونه نقل کرد: اجساد کشته شده دو نفر از کاسبکاران هنوز در میدانی بین افتاده و نیروهای ایران اجازه خارج کردن آنها را از منطقه نمی دهند. این حمله در حالی صورت می گیرد که این منطقه در خاک کشور عراق و در حدود حکومت اقلیم کردستان قرار دارد. از سوی دیگر این خبرگزاری از کشته شدن یک کاسبکار دیگر در شامگاه پنجشنبه هفتم مرداد ماه در منطقه سلماس خبر داد. عده ای از کاسبکاران کرد در نزدیکی روستای "خونابوین" واقع در منطقه سلماس مورد حمله نیروهای نظامی قرار گرفتند که در نتیجه این حمله شهروندی به نام "شمس الدین جلی باقو" از اهالی روستای "خونابوین" کشته شد. علاوه بر این در همین روز نیروهای نظامی رژیم در محلی موسوم به "هنگم زال" در منطقه سقر، ۱۲ کاسبکار را دستگیر و ۴۰ رأس از چهارپایان کاسبکاران را نیز با خود بر

\*\*\*

رحیم رشی در اعتراض به دستگیری غیر قانونی خود که بدون ارائه حکم قضایی صورت گرفته، دست به اعتصاب غذا زده است و با گذشت بیش از دوازده روز کماکان در اعتصاب غذا به سر می برد

اتهام آقای رشی همکاری با احزاب اپوزیسیون کرد اعلام شده است.

وی در حالیکه در خانه اش در مهلباد به سر می برد، توسط مأموران اطلاعات سپاه بازداشت شد. مأموران هنگام دستگیری او، خانه اش را مورد بازرسی و جست و جو قرار دادند و برخی از وسایل شخصی او را با خود برده اند. مأموران ابتدا رشی را به زندان شهر مهلباد منتقل کردند و پس از سه روز، به زندان ارومیه معروف به زندان دریا انتقال دادند. شرایط جسمی آقای رشی پس از یازده روز اعتصاب غذا وخیم گزارش می شود

\*\*\*

سرانجام پس از گذشت یک سال و نیم، ظهر روز ۱۲ مرداد، محمد قوامی فعال سیاسی کرد روانه ی زندان شد. این فعال سیاسی ۲۶ بهمن ماه سال ۱۳۸۷ از سوی نیروهای اطلاعات بازداشت و مدت ۳ ماه را در سلول های انفرادی این اداره و زندان مرکزی سنندج سپری نمود. پس از آن، با قرار وثیقه ی ۵۰ میلیون تومانی به صورت موقت آزاد شد. نامبرده سپس از سوی قاضی شعبه ی دوم دادگاه انقلاب سنندج به اتهام عضویت در یکی از احزاب کردی و تبلیغ علیه نظام به ۲ سال و ۴ ماه زندان محکوم شد. چندی نپایید که شعبه ی چهارم دادگاه تجدیدنظر استان کردستان حکم دادگاه بدوی را تأیید و به وکیل وی ابلاغ کرد. محمد قوامی صبح روز ۱۲ مرداد خود را به دادگستری سنندج تحویل داد و از آنجا روانه ی زندان شد.

\*\*\* کریم باقری که در پاییز سال گذشته در روستای جرسانه از توابع کامیاران با یورش نیروهای سپاه پاسداران بازداشت و از سوی دادگاه انقلاب سنندج به اتهام همکاری با یکی از احزاب کردی به سه ماه و یک روز زندان محکوم شده بود جهت اجرای حکم به زندان مرکزی سنندج منتقل شد. گفتی است نامبرده پس از بازداشت اولیه تا کنون با تودیع قرار وثیقه آزاد بود.

\*\*\* کاوه گلمحمدی از فعالین کارگری و مدنی شهرستان کامیاران، برای گذراندن دوره محکومیت ۴ ماهه ی خود به زندان مرکزی سنندج انتقال یافت. کاوه گلمحمدی اهل روستای گازرخانی از توابع شهرستان کامیاران است که سال گذشته به اتهام اقدام علیه امنیت ملی به ۴ ماه حبس تعزیری محکوم شده بود، حکم او در دادگاه تجدید نظر استان کردستان تأیید و قطعی شد.

\*\*\* حمزه ملک شاهی، محمد ملک شاهی و حمید نادری، سه تن از درویش سلسله نعمت اللهی گنابادی ساکن در شهرستان الشتر از توابع استان لرستان، صبح سه شنبه دوازدهم مردادماه توسط نیروهای امنیتی بازداشت شدند. در ساعت ۶ و نیم صبح روز ۱۲ مرداد، مأمورین امنیتی، منزل

پدرپرویز ملک شاهی (درویش زندانی) را مورد تفتیش و بازرسی قرار دادند و سپس به منازل آقایان حمزه ملک شاهی (برادر پرویز) و محمد ملک شاهی

(پسرعمو ی پرویز) و حمید نادری از درویش گنابادی، وارد شده و ضمن تفتیش منازل آن ها، نامبردگان را نیز بازداشت می نمایند. پرویز ملک شاهی از روز شنبه ۹ مردادماه تاکنون در بازداشت نیروهای امنیتی به سر می برد و اتهامات وی، توهین به مقام رهبری و برگزار کردن مجالس درویشی عنوان شده است.

\*\*\* چهاردهم مرداد ماه سالروز اعدام یعقوب مهرنهاد فعال سیاسی مدنی بلوچ است.

دوسال قبل در چنین روزی جوانی که با مجوز رسمی خود نظام، دست به فعالیت مدنی زده بود در زندان زاهدان اعدام شد. در متن تمام سخنرانی های مانده از او جمله با کلمه ای که تهدیدی برای امنیت ملی و تمامیت ارضی کشور باشد وجود نداشت. او کار و اقدامی بر علیه قانون اساسی همین نظام هم انجام نداد. یعقوب مهرنهاد به معنا و مفهوم واقعی کلمه برانداز نبود و از خشونت دوری می جست. زبان او زبان خرد و ادب و نزاکت بود و اقتدر در فعالیتهای خود قوانین نظام را رعایت می کرد که تا بعد از اعدامش از طرف نیروهای اپوزیسیون داخل و خارج اعم از بلوچ و غیر بلوچ حمایت نشد. در تمام دوران زندان و شکنجه جز از زمانی که حکم اعدام او تأیید و در آستانه اجرا قرار گرفت کسی اقدامی جدی برای نجات او انجام نداد. برادر کوچک او ابراهیم مهرنهاد هنوز در زندان است و برای اینکه ملاقات برای خانواده او هر چه سختتر بشود او را به زندان کرمان منتقل کرده اند. درود به روان پاک یعقوب مهرنهاد و تسلیت به همسر و دختر و دوستان و حامیان و بازماندگان او.

\*\*\*

نیمی از جمعیت خوزستان از داشتن آب آشامیدنی بهداشتی بی بهره هستند و با وجود اینکه این استان از استانهای پر آب کشور به شمار می رود مردم آن سالهاست با چنین مشکلی دست و پنجه نرم می کنند و مجبور به خرید و فروش آب آشامیدنی می شوند. اتحاد داوطلبانه 2010 08 5

## رادیو راه کارگر

رادیو راه کارگر به صورت روزانه بر روی ماهواره برنامه های خود را برای ایران، خاورمیانه و اروپا پخش می کند. شروع برنامه ها ساعت 20.30 تا 21.30 ساعت هشت و نیم تا نه و نیم بعدازظهر به وقت ایران و ساعت 18.00 تا 19.00 ساعت شش تا هفت بعدازظهر به وقت اروپای غربی است.

مشخصات ماهواره . هات برد، سبزه درجه شرقی ، فرکانس ۱۲۵۹۶، موقعیت آنتن عمودی، سمپل ریت ۳۷۵۰۰، اف، ای ، سی سه بر روی چهار ! کانال جی. بی. تی. اس یک !

Satellite : Hotbird 13East  
Freq. 12596 GHz  
Ant: Vertical Symbolrate:27500  
FEC:3/4  
Channel: GBTS1

توضیح این که شما به سادگی می توانید این کانال را پیدا کنید! ابتدا گیرنده ماهواره را بر روی ماهواره " هات برد" قرار دهید و با فشار دگمه ای که رادیوها را نشان می دهد بر روی فهرست رادیوها بروید. در فهرست الفبائی رادیوها به سادگی می توانید کانال جی بی تی اس یک را پیدا کنید.

## جهت یافتن ناظم حسن پور تلاش کنیم

ناظم حسن پور کارگر ساختمانی ۴ ماه پیش در رابطه با اعتراضات سال ۸۸ توسط مأموران اطلاعات سپاه ربوده شده است . او را به محل نامعلومی انتقال داده اند که طی چهار ماه گذشته هیچ خبری از او در دست نیست.

ناظم حسن پور اهل روستای دوراهی بوزوند از توابع شهرستان کوهدشت است که پس از مرگ پدر و مادر خود سرپرستی دو خواهر و برادر کوچکتر خود را به عهده دارد و در پی سخت شدن امرار معاش مجبور شده از تحصیل در دانشگاه صرف نظر کرده به کارگری در ساختمان روی آورد سال قبل (۸۸) او در تهران مشغول به کار بوده است.

در حال حاضر برادر و خواهران ناظم به سختی گذران زندگی می کنند و امکان پی گیری و یافتن برادر خود را ندارند . لذا :  
از تمامی کارگران ، کمونیست ها ، تشکل های کارگری ایران و جهان می خواهیم برای یافتن ناظم حسن پور تلاش کنند.

جمعی از کارگران ساختمانی تهران ۱۴ مرداد ۱۳۸۹

## عراق در وضعیتی فاجعه بار

Karin Leukefeld  
Jungewelt

برگردان ناهید جعفرپور

طبق آمار رسمی در ماه جون امسال ۵۳۵ نفر در عراق در اثر بمب گذاری ها جان خویش را از دست داده اند - ۳۹۶ غیر نظامی و ۸۹ پلیس و ۵۰ سرباز. این آمار از سوی وزارت بهداشت، وزارت دفاع و وزارت کشور تهیه گشته است که البته در واقعیت این آمار می تواند بیشتر باشد. موضوع در اینجا بر سر بیشترین قربانیان عراقی از ماه مه ۲۰۰۸ است. در آن زمان ۵۶۳ نفر کشته شده بودند. طبق آمار تعداد زخمی شدگان هم در ماه جون امسال از همیشه بیشتر بوده است - از ۱۰۴۳ زخمی ۶۸۰ نفر غیر نظامی، ۱۹۸ پلیس و ۱۶۵ سرباز - . همچنین این آمار می گوید که ۱۰۰ شورشگر کشته شده اند و ۹۵۵ نفر دستگیر گشته اند. همچنین در همین ماه چهار سرباز عراقی کشته شده اند. طبق آمار رسمی هنوز ۶۵۰۰۰ سرباز آمریکایی در عراق بسر می برند. گفته می شود که تا اوائل سپتامبر این تعداد به ۵۰۰۰۰ نفر تقلیل خواهد یافت.

درست ۵ ماه بعد از انتخابات مجلس در ماه مارس دیگر حرف های زیبا در باره دموکراسی و آزادی در عراق بدردی نمی خورد. بدون استثنا هر روز در عراق انفجار و حملاتی وجود دارد که در رسانه ها غالبا از آن ها تنها بشکل یک پاورقی صحبت می شود. در اوائل ماه جون سه روز متوالی پشت سر هم زائرین شیعه در کاظمیه مورد هدف بودند و اواخر ماه زائرین شیعه در کربلا. همچنین سنی ها و مسیحی ها مورد حمله قرار می گیرند. در واقع هیچکس از این اوضاع خلاصی ندارد.

سیاستمداران و ارتش آمریکا خلاء (عدم وجود) قدرت سیاسی را مسئول می دانند. خلانی که شورشگران از آن استفاده می کنند تا کشور را بی ثبات سازند. زیرا که نخست وزیر نوری المالکی قبول ندارد که نزدیک بود به رقیبش ایاد علوی بیازد و همچنان در قدرت باقی مانده و مانع شکل گیری یک ائتلاف دولتی می شود. اواسط اوت ماه رمضان شروع می شود و در این زمان انتظار مسائل غیر منتظره نمی رود. اینکه آیا از اواسط سپتامبر ابتکار عمل های سیاسی جدیدی رخ خواهد داد فعلا باز می ماند و مشخص نیست .

انتقاد ها و همچنین توهین و ناسزا های سیاستمداران دیگر باعث شده است تا مردم در باره نوری مالکی جک بسازند مثلا: " مشتری از مغازه دارسئوال می کند چسب دارید؟ و زمانی که فروشنده انواع و اقسام چسب را به مشتری نشان می دهد، مشتری می گوید من چسبی می خواهم بمانند همان چسبی که نوری مالکی با آن خود را به صندلی اش چسبانده است."

حتی وزیر امور خارجه عراق هوشیار زبیری این وضعیت را همین اخیرا در مصاحبه ای با مطبوعات چنین توصیف می کند " خجالت آور است ". وی در برخی از ملاقات های خویش در خارج از عراق شرکت ننموده است زیرا که در این ملاقات ها در این رابطه چیزی برای گفتن ندارد .

وی در این مصاحبه گفت که "با وجود اینکه در عراق بعد از انتخابات موضوع بر سر فاز موقت بود اما برای من سخت است که برای مردم خارج از عراق توضیح بدهم که چرا تا به امروز هنوز دولتی وجود ندارد. من نمی توانم این مسئله را بیان کنم که چرا رهبریت سیاسی کشورم بخاطر منافعتش از خود خواهی خود به نفع منافع مردم عراق دست بر نمی دارد."

در هر حال شکل گیری کابینه هم (۲۰۰۵) پنج ماه طول کشید. زبیری در پاسخ سئوالی می گوید " در دولت هیچ اقدام جدی ای گرفته نمی شود. باید جلوی این روند را گرفت. دقیقا بگویم دولت از همان ابتدا اصولا هیچ تصمیم گیری انجام نداده است. اگر که در ماه سپتامبر یا نوامبر هنوز دولتی تشکیل نشود برای مردم عراق بسیار بد خواهد بود و این اصلا خوب نیست ."

عدم وجود سرمایه گذاری

فواد حریری از حزب دموکرات کردستان که از سال ۲۰۰۶ وزیر صنایع عراق است می گوید " حتی زمانیکه مردم عراق تلاش می کنند با جک سازی به خود روحیه بدهند اما در واقعیت آنها موردی برای خندیدن ندارند. همچنان آب و برق و لوازم پزشکی و کار و ... وجود ندارد. برای اینکه صنایع را مجددا احیا نمود این کشور حداقل احتیاج به ۷ میلیارد دلار سرمایه گذاری و برنامه ای مرحله ای دارد

تا بتواند تاسیسات کهنه و از کار افتاده بعد از ۳۰ سال جنگ و تحریم را مدرن و نو سازد."

حریری در مصاحبه ای دیگر می گوید " بعد از اشغال عراق در سال ۲۰۰۳ در حدود ۹۹ درصد کارخانجات دولتی عراق بسته شدند. این کارخانه ها یا منهدم شده بودند و یا غارت و مسکوت. طبق آمار وی در این میان ۷۰ درصد کارخانجات بکار افتاده اند. مسئله ای که به آسانی قابل اثبات نیست. وزیر صنایع ۷۰ کارخانه صنایع شیمیایی و پتروشیمی، ابزار سازی، تولید مواد غذایی، دارو سازی و نساجی را زیر کنترل خود دارد. ۱۲۲ کارخانه دیگر توسط وزرای دیگر کنترل می شوند .

حریری می گوید " سرمایه گذاری دولتی وجود ندارد. شرکت ها برای گرفتن پول از دولت با هم رقابت می کنند. در بخش امنیتی و بهداشت و آموزش و از همه مهمتر صنایع نفتی تلاش می شود سرمایه گذاری خصوصی شود. " وی می گوید هدفش این است که تا ۹۵ درصد کارخانه جات دولتی عراق را با کمال خوشحالی در خدمت بخش خصوصی قرار دهد. تا پایان سال ۲۰۱۰ تمامی کارخانه جات عراق باید براه بیافتند و تا سال ۲۰۱۵ می بایست روند سرمایه گذاری ها و خصوصی سازی ها بی پایان برسند. همچنین تا سال ۲۰۲۰ باید بخش خصوصی آنچنان توسعه یافته شده باشند که بتوانند تا ۱۰ درصد تولید داخلی را جواب بدهند. متأسفانه اما نگرانی برای وضعیت امنیتی همچنان وجود دارد و بزرگترین مشکل کشور است. در باره پتانسیل سرمایه گذاری اما روز بروز شرایط بهتر می شود ."

### 250 کشته و زخمی در تصادفات استان کرمان

ایلنا: از ابتدای هفته جاری تاکنون بر اثر وقوع 161 فقره حادثه رانندگی در کرمان، 26 نفر کشته و 224 نفر مجروح شدند. به گزارش ایلنا، در این هفته، 161 فقره تصادف حادثه ساز در استان کرمان باعث کشته شدن 26 نفر و مجروح شدن 224 نفر شد. از این تعداد 2 کشته و 103 مجروح مربوط به تصادفات شهری و 24 کشته و 121 مجروح مربوط به تصادفات جاده ای است.

21 مرداد 1389

#### \* پیوندها \*

سرمدبیر نشریه : منصور نجفی

[mansour.nadjifi@telia.com](mailto:mansour.nadjifi@telia.com)

تلفن، فاکس ایمیل و روابط عمومی سازمان

تلفن 0049-69-50699530

فاکس 0049-69-95219010

[public@rahekargar.net](mailto:public@rahekargar.net)

سایت راه کارگر

[www.rahekargar.net](http://www.rahekargar.net)

[orwi-info@rahekargar.net](mailto:orwi-info@rahekargar.net)

سایت خبری راه کارگر

<http://rahekargar.wordpress.com>

سایت اتحاد چپ کارگری

[www.etehadchap.org](http://www.etehadchap.org)

سایت رادیو صدای کارگران ایران

[www.sedayekargaran.com](http://www.sedayekargaran.com)

نشر بیدار

[www.nashrebidar.com](http://www.nashrebidar.com)

نشریه انگلیسی ایران بولتن

[www.iran-bulletin.org](http://www.iran-bulletin.org)

توجه : مقالاتی که با کد " دیدگاه " مشخص

میشوند، الزاما بیانگر مواضع سازمان نیستند